تذکراین کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین عليهما‌السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام گردیده است.

فهرست مطالب

[پيشگفتار 5](#_Toc476659575)

[خلاصه حالات هشتمين معصوم، ششمين اختر امامت 7](#_Toc476659576)

[فرخنده ميلاد هشتمين ستاره فروزنده 9](#_Toc476659577)

[یک جهان در یک جسم 13](#_Toc476659578)

[تلخی گوش و شوری آب چشم 14](#_Toc476659579)

[معجزه حیات چهار پرنده 16](#_Toc476659580)

[به جای قتل، تعظیم و إنعام 17](#_Toc476659581)

[رفع حاجت بوسیله جن 19](#_Toc476659582)

[مرثیه شاعر و اهمیت گریه 21](#_Toc476659583)

[همه چیز طلا و جواهرات می شود 22](#_Toc476659584)

[مناظره ابوحنیفه و امام صادق 24](#_Toc476659585)

[کشتی در دریای شیرین و سفید 26](#_Toc476659586)

[حفص تمّار حکایت کند 29](#_Toc476659587)

[اسم اعظم و قتل استاندار مدینه 31](#_Toc476659588)

[مسافری فوق العاده در سفر 33](#_Toc476659589)

[پيش بينى از فرقه اسماعيليّه 35](#_Toc476659590)

[مناظره با شامى به وسيله شاگردان 37](#_Toc476659591)

[خوردن انگور و كمك به مراجعين 40](#_Toc476659592)

[ميهمان خراسانى و تنور آتش 42](#_Toc476659593)

[آمرزش گناه دوست و مخالف 44](#_Toc476659594)

[مسئولين با معرفت 45](#_Toc476659595)

[عدالت در علاقه و محبّت زنان 47](#_Toc476659596)

[آگاهى از درون اشخاص 49](#_Toc476659597)

[اهمّيت صلح پس از نزاع 51](#_Toc476659598)

[هدايت افراد و كمك محرمانه 53](#_Toc476659599)

[اهمّيت ديدار خويشاوندان 55](#_Toc476659600)

[فضيلت ميهمان بر ميزبان 57](#_Toc476659601)

[چاره جوئى قبل از حادثه 58](#_Toc476659602)

[گناه بى اعتنائى سواره 59](#_Toc476659603)

[زشتى مزاحمت 60](#_Toc476659604)

[استجابت دعا براى غريق جُحْفِه 61](#_Toc476659605)

[كرامت و نصيحت در سفر زيارتى 62](#_Toc476659606)

[كنار هر نفر يك نان 63](#_Toc476659607)

[بخشنده و مخلص گمنام 65](#_Toc476659608)

[هديه شاعر و نجات از جنّ 66](#_Toc476659609)

[چهل حديث گهربار منتخب 68](#_Toc476659610)

[پى نوشت ها 78](#_Toc476659611)

چهل حدیث و داستان از امام صادق عليهم‌السلام

## پيشگفتار

به نام هستى بخش جهان آفرين

شكر و سپاس بى منتها، خداى بزرگ را، كه ما را از امّت مرحومه قرار داد و به صراط مستقيم، ولايت اهل بيت عصمت و طهارت صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اجمعين هدايت نمود.

بهترين تحيّت و درود بر روان پاك پيامبر عالى قدر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، و بر اهل بيت عصمت و طهارت عليهم‌السلام، مخصوصا ششمين خليفه بر حقّش حضرت ابو عبداللّه، امام جعفر صادق عليه‌السلام؛ و لعن و نفرين بر دشمنان و مخالفان اهل بيت رسالت، كه در حقيقت دشمنان خدا و قرآن هستند.

نوشتارى كه در اختيار شما خواننده گرامى قرار دارد برگرفته شده است از زندگى سراسر آموزنده هشتمين ستاره فروزنده و پيشواى بشريّت، و حجّت خداوند براى هدايت بندگان.

آن شخصيّت برگزيده حقّ، كه مخزن معارف و اسرار الهى بود و لقب صادق آل محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را به خود اختصاص داد.

و مذهب شيعه حقّه؛ و نيز علوم و احكام إلهى توسّط آن حضرت، در بين جامعه بشرى نشر و گسترش يافت تا جائى كه شيعه به عنوان مذهب جعفرى شناخته شد؛ و بلكه رهبران ديگر مذاهب و فرقه ها در مكتب حضرت صادق عليه‌السلام علوم خود را آموختند؛ و به علل و دلايلى راه ديگرى را برگزيدند.

و حضرت ختمى مرتبت، رسول گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ضمن بشارت به ولادت؛ و اين كه او ششمين امام و حجّت خدا و خليفه بر حقّ مى باشد، فرمود:

جبرئيل امين مرا خبر داد كه خداوند متعال نطفه او را طيّب و مبارك قرار داد، كه از هر جهت تزكيه شده و متعالى مى باشد.

سپس افزود: پروردگار جليل، نام او را جعفر قرار داد تا هدايت گر جامعه بشرى؛ و نيز تشريح كننده علوم و معارف براى افراد در همه ابعاد باشد.

و آيات شريفه قرآن، احاديث قدسيّه و روايات متعدّد در منقبت و عظمت آن امام مظلوم، با سندهاى مختلف وارد شده، كه در كتاب هاى مختلف موجود است.

و اين مختصر ذرّه اى است، از قطره اقيانوس بى كران فضائل و مناقب و كرامات آن امام والامقام و معصوم، كه برگزيده و گلچينى است از ده ها كتاب معتبر (1)، در جهت هاى گوناگون و مختلف عقيدتى، سياسى، عبادى، فرهنگى، اقتصادى، اجتماعى، اخلاقى، تربيتى و... خواهد بود.

باشد كه اين ذرّه دلنشين و لذّت بخش مورد استفاده و افاده عموم علاقه مندان، مخصوصا جوانان عزيز قرار گيرد.

و انشأ اللّه تعالى ذخيره اى باشد «لِيَوْمٍ لا يَنْفَعُ مالٌ وَ لا بَنُونَ إ لاّ مَنْ أتىَ اللّهَ بِقَلْبٍ سَليمٍ لى وَ لِوالِدَيَّ وَ لِمَنْ لَهُ عَلَيَّ حَقّ».آمين، يا ربّ العالمين.

مؤلّف

## خلاصه حالات هشتمين معصوم، ششمين اختر امامت

آن حضرت هنگام طلوع سپيده صبح، روز جمعه يا دوشنبه، هفدهم ربيع الا وّل يا اوّل رجب، سال 80 يا 83 هجرى قمرى در مدينه منوّره ديده به جهان گشود.

نام: جعفر صلوات اللّه و سلامه عليه.

كنيه: ابو عبداللّه، ابو اسماعيل، ابو موسى، ابو اسحاق.

لقب: صادق، صابر، فاضل، طاهر، شيخ، صادق آل محمّد، باقى، منجى، كامل، كافل، عالم و....

پدر: امام محمّد باقر، باقر علم الا وّلين والا خرين عليه‌السلام.

مادر: فاطمه، معروف به امّ فروه، دختر قاسم بن محمّد بن ابى بكر مى باشد.

نقش انگشتر: حضرت داراى چهار انگشتر بود، كه نقش هر كدام به ترتيب عبارتند از: «اللّهُ وَليّى وَ عِصْمَتى مِنْ خَلْقِهِ»، «اللّهُ خالِقُ كُلِّ شَيْى ءٍ»، «أنْتَ ثِقَتى فَاعْصِمْنى مِنْ خَلْقِكَ»، «ما شأَاللّهُ لا قُوَّةَ إلاّ باللّهِ».

دربان: مفضّل بن عمر است، و نيز بعضى محمّد بن سنان را گفته اند.

مدّت امامت: حضرت در سنين 34 سالگى، روز دوشنبه، هفتم ذى الحجّه يا ربيع الا وّل، در سال 114 هجرى، پس از شهادت پدر بزرگوارش به منصب امامت و خلافت رسيد و حدود 34 سال امامت و هدايت جامعه اسلامى را بر عهده داشت.

هنگامى كه امام جعفر صادق عليه‌السلام به منصب امامت نايل آمد، در موقعيّت حسّاسى قرار گرفته بود، چون دولت بنى العبّاس تازه روى كار آمده بود و تنها تلاش آن ها استحكام و ثبات پايه هاى حكومت خود بود؛ و ناچار بودند كه افكار عموم، مخصوصا سادات بنى الزّهرأ را به خود جلب و جذب نمايند.

بر همين اساس امام عليه‌السلام از موقعيّت موجود زمان، به نحو أحسن استفاده نموده و با تشكيل جلسات مختلف در رشته هاى گوناگون علوم و فنون، ابعاد مختلف اسلام و معارف الهى را تبيين و تشريح نمود.

طبق گفته مورّخين و محدّثين: بيش از دوازده هزار شاگرد از اقشار مختلف در جلسات درس و محاضرات آن حضرت شركت نموده و در علوم و فنون مختلف از درياى بى كران علوم حضرتش بهره مى گرفتند.

و چهارصد جلد كتاب از جواب ها و مطالب آن حضرت نوشته شده است، كه به عنوان اصول «أربعمائة » معروف مى باشد.

و بر همين اساس، شيعه به عنوان مذهب جعفرى معروف گرديد.

رهبران و پيشوايان مذاهب چهارگانه اهل سنّت از شاگردان امام جعفر صادق عليه‌السلام بوده اند.

آن حضرت مدّت 15 سال و اندى، هم زمان با جدّ بزرگوارش، امام زين العابدين عليه‌السلام؛ و مدّت 19 سال پس از آن، با پدر عظيم القرش حضرت باقرالعلوم عليه‌السلام؛ و سپس مدّت 34 سال امامت و زعامت جامعه اسلامى را بر عهده داشت، كه روى هم عمر پربركت آن حضرت را 68 سال گفته اند.

شهادت: بنابر مشهور، آن حضرت، روز دوشنبه 25 شوّال، سال 148 هجرى قمرى، در شهر مدينه منوّره ديده از جهان فرو بست؛ و به لقأ اللّه ملحق گرديد.

محلّ دفن: پيكر مقدّس آن حضرت، در مدينه منوّره، در قبرستان بقيع، در جوار مرقد شريف و مطهّر عمو و جدّ و پدر بزرگوارش به خاك سپرده شد.

تعداد فرزندان: تعداد شش فرزند پسر و چهار دختر براى آن حضرت گفته اند.

خلفأ و سلاطين هم عصر امامت آن حضرت: پنج نفر از طايفه بنى اميّه به نام هاى: هشام بن عبدالملك، وليد بن يزيد بن عبدالملك، يزيد بن وليد بن عبدالملك، ابراهيم بن وليد، مروان حمار مى باشند؛ و هچنين دو نفر از بنى العبّاس به نام: سفّاح و منصور دوانيقى عبّاسى بوده اند.

نماز آن حضرت: چهار ركعت است، كه در هر ركعت پس از قرائت سوره حمد، صد مرتبه «سبحان اللّه و الحمد للّه و لا إله إلاّ اللّه و اللّه أكبر» خوانده مى شود. (2)

و بعد از آن كه سلام نماز پايان يافت، تسبيحات حضرت فاطمه زهرأ عليها‌السلام گفته مى شود؛ و سپس حوايج مشروعه خويش را از خداوند متعال درخواست مى نمائيم، كه ان شأاللّه برآورده خواهد شد.

## فرخنده ميلاد هشتمين ستاره فروزنده

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از پشت پرده تا مه من آشكار شد  |  | ماه و فلك ز مِهر رُخَش شرمسار شد  |
| خورشيد طلعتى است ز نور جمال او  |  | شش آفتاب از پى او آشكار شد  |
| نور ششم، امام ششم، حجّت ششم  |  | كز پنج حجّت او خلف و يادگار شد  |
| شش حجّت از قفاى وى و پنج او جلو  |  | او در ميانه مركز هفت و چهار شد  |
| گويند مجتمع نشود ليل با نهار  |  | آن روى بين كه مجمع ليل و نهار شد  |
| آن فخر ممكنات كه بر جمله كائنات  |  | مهر ولاى او سبب افتخار شد  |
| سبط رسول، جعفر صادق كه ذات او  |  | مرآت ذات حضرت پروردگار شد  |
| آن مظهر صفات جلال و جمال حقّ  |  | كز او بناى دين خدا استوار شد  |
| رونق گرفت مذهب و ملّت ز مذهبش  |  | شرع نبىّ ز همّت او پايدار شد (3)  |

\* \*

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نور جمال صادق، چون از افق برآمد  |  | شد صبح عالم، آراش بر شام تيره فايق  |
| از شرق و غرب بگذشت، نهور فضائل او  |  | چون آفتاب علمش، طالع شد از مشارق  |
| تن پيكر فضايل، جان گوهر معانى  |  | دل منبع عنايات، رخ مطلع شوارق  |
| همچون صدف زدريا،درهاى حكمت اندوخت  |  | چون گوهر وجودش شايسته بود و لايق  |
| بر پايه كمالش، محكم اساس توحيد  |  | از پرتو جمالش، روشن دل خلايق  |
| خورشيد برج ايمان، شمشاد باغ امكان  |  | گنجينه كمالات، سرچشمه حقايق  |
| افكار تابناكش، روشن تر از كواكب  |  | انديشه هاى پاكش،خرّم تر از حدايق(4)  |

حضرت جواد الائمّة عليه‌السلامبه نقل از پدران بزرگوارش صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، حکایت فرماید:

روزی امام حسین عليه‌السلامدر حضور جمعی از اصحاب، بر جدّش رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وارد شد.

حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به او خطاب نمود و اظهار داشت: خوش آمدی، ای فرزندم! ای کسی که زینت بخش آسمان ها و زمین هستی.

و آن گاه ضمن بیان مطالبی مهمّ و طولانی پیرامون یکایک ائمّه اطهار عليهم‌السلام و بشارت بر ولادت آن ها، فرمود:

خداوند متعال در صُلب حضرت باقرالعلوم عليه‌السلامنطفه ای قرار می دهد، که طیّب و مبارک و - از هر نوع گناه و پلیدی - تزکیه شده است.

سپس افزود: جبرئیل امین عليه‌السلامبه من خبر داد که این نطفه را خداوند متعال طیّب آفریده است و نام مبارک - او جعفر می باشد، که به راستی هدایت گر و نجات بخش این امّت خواهد بود. (5).

همچنین ابوبصیر حکایت نماید:

در آن روزی که امام موسی کاظم عليه‌السلامدر مسیر راه مکّه به مدینه، متولّد شد، من نیز همراه قافله حضرت صادق آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بودم.

حضرت ضمن فرمایشاتی اظهار نمود: هر یک از ائمّه اطهار عليهم‌السلام دارای علامت و نشانه خاصّی است که دیگر انسان ها محروم هستند.

و سپس افزود: در آن شبی که مقدّر شده بود، نطفه من منعقد گردد، فرشته ای از سوی خداوند نزد پدرم حضرت باقرالعلوم عليه‌السلامآمد و ظرف آبی را که بسیار گوارا، از شیر سفیدتر و از عسل شیرین تر و از یخ سردتر بود تحویل پدرم داد و گفت: آن را بیاشام و سپس با همسر خود هم بستر شو، و در همان شب، نطفه من با استفاده از آن شراب بهشتی منعقد گردید.

و آن گاه حضرت در ادامه فرمایشات خود افزود: چون نطفه امام و حجّت خدا مدت چهار ماه در رحم مادر تکامل یابد، فرشته ای بر بازوی راست آن طفل معصوم می نویسد: (وَتَمَّتْ کَلِمَةُ رَبِّکَ صِدْقا وَ عَدْلا) (6).

و هنگامی که طفل متولّد شود، سر به سوی آسمان بلند نماید و شهادت به وحدانیّت خداوند تبارک و تعالی دهد.

و در این حالت فرشته ای دیگر از عرش الهی، آن طفل معصوم را با نام خود و نام پدرش مورد خطاب قرار می دهد: تو برگزیده من هستی، تو بهترین مخلوق و نگه دارنده اسرار من می باشی؛ و همانا رحمت و بهشت من برای تو و دوستداران تو خواهد بود.

و بعد از آن، خداوند متعال تمام علوم اوّلین و آخرین را به او عطا می فرماید و در شب های قدر، فرشته روح بر او وارد می گردد. (7).

و در روایات بسیاری آمده است که جدّ بزرگوارش، حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: هنگامی که فرزند باقرالعلوم، به نام جعفر متولّد شد، او را لقب صادق دهید.

و در روایات و تواریخ نزد عامّه و خاصّه، آن حضرت عليه‌السلامبه صادق آل محمد صلوات اللّه و سلامه علیهم اجمعین معروف و مشهور می باشد.

سرچشمه اندوه و خنده

محمد بن مسلم - که یکی از راویان حدیث و از اصحاب امام محمد باقر و امام جعفر صادق عليهما‌السلام است - حکایت کند:

روزی محضر مبارک ابوجعفر امام محمد باقر عليه‌السلامنشسته بودم، که فرزندش حضرت صادق عليه‌السلام، در حالی که کودکی خردسال بود و کلاهی منگوله دار بر سر نهاده بود و چوبی در دست گرفته و بازی می کرد، وارد شد.

امام باقر عليه‌السلاماو را در آغوش گرفت و فرمود: پدر و مادرم فدایت؛ و سپس به من خطاب نمود و اظهار داشت:

ای محمد بن مسلم! این کودک بعد از من امام و پیشوای تو خواهد بود، و تو باید علوم خود را از او بهره مند شوی، سوگند به خدای یکتا! که او همان صادقی است، که رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم او را توصیف نموده و بشارتش را داده است.

و به درستی که پیروان و شیعیان او در دنیا و آخرت مورد حمایت خداوند متعال خواهند بود و دشمنانش ملعون و مغضوب می باشند.

در همین لحظه، حضرت صادق خندید و رنگ چهره اش سرخ گردید، آن گاه امام باقر عليه‌السلاممتوجّه من شد و فرمود: آنچه می خواهی از او سؤال کن، که جواب کافی دریافت خواهی کرد.

گفتم: یا ابن رسول اللّه! خنده از کجا سرچشمه می گیرد؟

آن کودک لب به سخن گشود و فرمود: ای محمد بن مسلم! سر چشمه اندیشه و عقل انسان از قلب است، غم و اندوه از کبد، تنفّس از ریه؛ و خنده از طحّال بر می خیزد.

و من چون چنین پاسخ صریح و صحیحی را از آن کودک خردسال عزیز - یعنی حضرت صادق آل محمد عليهم‌السلام - شنیدم، از جای خود برخاستم و پیشانی او را بوسیدم. (8).

## یک جهان در یک جسم

روزی یک نفر نصرانی به محضر مبارک امام جعفرصادق عليه‌السلامشرفیاب شد و پیرامون تشکیلات و خصوصیّات بدن انسان سؤال هائی را مطرح کرد؟

امام جعفر صادق عليه‌السلامدر جواب او اظهار داشت:

خداوند متعال بدن انسان را از دوازده قطعه ترکیب کرده و آفریده است، تمام بدن انسان دارای 246 قطعه استخوان، و 360 رگ می باشد.

رگ ها جسم انسان را سیراب و تازه نگه می دارند، استخوان ها جسم را پایدار و ثابت می دارند، گوشت ها نگه دارنده استخوان ها هستند، و عصب ها پی نگه دارنده گوشت ها می باشند.

سپس امام عليه‌السلامافزود:

خداوند دست های انسان را با 82 قطعه استخوان آفریده است، که در هر دست 41 قطعه استخوان وجود دارد و در کف دست 35 قطعه، در مچ دو قطعه، در بازو یک قطعه؛ و شانه نیز دارای سه قطعه استخوان می باشد. و همچنین هر یک از دو پا دارای 43 قطعه استخوان است، که 35 قطعه آن در قدم و دو قطعه در مچ و ساق پا؛ و یک قطعه در ران.

و نشیمن گاه نیز دارای دو قطعه استخوان می باشد.

و در کمر انسان 18 قطعه استخوان مهره وجود دارد.

و در هر یک از دو طرف پهلو، 9 دنده استخوان است، که دو طرف 18 عدد می باشد.

و در گردن هشت قطعه استخوان مختلف هست.

و در سر تعداد 36 قطعه استخوان وجود دارد.

و در دهان 28 عدد تا 32 قطعه استخوان غیر از فکّ پائین و بالا، موجود است. (9).

و معمولا انسان ها تا سنین بیست سالگی، 28 عدد دندان دارند؛ ولی از سنین 20 سالگی به بعد تعداد چهار دندان دیگر که به نام دندان های عقل معروف است، روئیده می شود.

## تلخی گوش و شوری آب چشم

ابن ابی لیلی - که یکی از دوستان امام جعفر صادق عليه‌السلاماست - حکایت نماید:

روزی به همراه نعمان کوفی به محضر مبارک آن حضرت وارد شدیم، حضرت به من فرمود: این شخص کیست؟

عرض کردم: مردی از اهالی کوفه به نام نعمان می باشد، که صاحب رای و دارای نفوذ کلام است.

حضرت فرمود: آیا همان کسی است که با رای و نظریّه خود، چیزها را با یکدیگر قیاس می کند؟

عرض کردم: بلی.

پس حضرت به او خطاب نمود و فرمود: ای نعمان! آیا می توانی سرت را با سایر اعضأ بدن خود قیاس نمائی؟

نعمان پاسخ داد: خیر.

حضرت فرمود: کار خوبی نمی کنی، و سپس افزود: آیا می شناسی کلمه ای را که اوّلش کفر و آخرش ایمان باشد؟

جواب گفت: خیر.

امام عليه‌السلامپرسید: آیا نسبت به شوری آب چشم و تلخی مایع چسبناک گوش و رطوبت حلقوم و بی مزّه بودن آب دهان شناختی داری؟

اظهار داشت: خیر.

ابن ابی لیلی می گوید: من به حضور آن حضرت عرضه داشتم: فدایت شوم، شما خود، پاسخ آن ها را برای ما بیان فرما تا بهره مند گردیم.

بنابراین حضرت صادق عليه‌السلامدر جواب فرمود: همانا خداوند متعال چشم انسان را از پیه و چربی آفریده است؛ و چنانچه آن مایع شور مزّه، در آن نمی بود پیه ها زود فاسد می شد.

و همچنین خاصیّت دیگر آن، این است که اگر چیزی در چشم برود به وسیله شوری آب آن نابود می شود و آسیبی به چشم نمی رسد؛ و خداوند در گوش، تلخی قرار داد تا آن که مانع از ورود حشرات و خزندگان به مغز سر انسان باشد.

و بی مزّه بودن آب دهان، موجب فهمیدن مزّه اشیأ خواهد بود؛ و نیز به وسیله رطوبت حلق به آسانی اخلاط سر و سینه خارج می گردد.

و امّا آن کلمه ای که اوّلش کفر و آخرش ایمان می باشد: جمله «لا إله إلاّ اللّه» است، که اوّل آن «لا اله» یعنی؛ هیچ خدائی و خالقی وجود ندارد و آخرش «الاّ اللّه» است، یعنی؛ مگر خدای یکتا و بی همتا. (10)

## معجزه حیات چهار پرنده

یکی از اصحاب حضرت ابا عبداللّه، امام جعفر صادق عليه‌السلامحکایت کند:

روزی به همراه بعضی از دوستان به مجلس شریف و مبارک آن حضرت شرفیاب شدم؛ و من از محضر مقدّسش پیرامون این آیه شریفه قرآن:

(خُذْ أرْبَعَةً مِنَ الطَّیْرِ فَصُرْهُنَّ إلَیْکَ) (11) سؤال کردم بر این که آیا آن پرندگان از یک جنس و یک نوع؛ و یا آن که از انواع پرندگان متفاوت بودند؟

امام صادق عليه‌السلامفرمود: آیا دوست دارید تا همانند آن را به شما ارائه و نشان دهم؟

همگی در پاسخ گفتیم: بلی.

حضرت در همان حالتی که نشسته بود صدا زد: طاووس!

ناگهان طاووسی پرواز کنان جلوی حضرت آمد، بعد از آن صدا زد: کلاغ! و کلاغی هم نزد حضرت آمد؛ و سپس یک کبوتر و یک باز شکاری را صدا نمود و آن دو نیز نزد حضرت حاضر شدند.

بعد از آن امام عليه‌السلامدستور داد تا سر آن چهار پرنده را بریدند؛ و پر و بال آن ها را کَنْدند و بدن های آن ها را قطعه قطعه کردند و سپس تمام گوشت و پوست آن ها را درهم آمیختند.

پس از آن امام عليه‌السلامسر طاووس را به دست خود گرفت و آن را صدا زد.

ناگهان دیدم مقداری از استخوان ها، گوشت ها و پرها حرکتی کردند و از مابقی جدا گشته و به هم پیوستند.

بعد از آن، حضرت سر طاووس را رها نمود و آن سر به بدن متّصل شد؛ و طاووس حرکت کرد و صحیح و سالم جلوی امام صادق عليه‌السلامایستاد.

سپس حضرت کلاغ و باز شکاری و کبوتر را یکی پس از دیگری صدا زد و جریان را به همان شکل انجام داد؛ و آن ها هم زنده شدند و در مقابل حضرت سر پا ایستادند. (12).

## به جای قتل، تعظیم و إنعام

حضرت علی بن موسی الرّضا از پدر بزرگوارش امام موسی کاظم عليهما‌السلام حکایت کند:

روزی ابوجعفر، منصور دوانیقی تصمیم قتل پدرم امام جعفر صادق عليه‌السلامرا گرفت و دستور احضار آن حضرت را صادر کرد، استاندار مدینه هم طبق دستور منصور پدرم را دست گیر کرده و به سوی منصور دوانیقی روانه ساخت.

همین که پدرم، امام صادق عليه‌السلامدر مقابل خلیفه قرار گرفت، خلیفه با دیدن او تبسّمی کرد و پس از خوش آمدگوئی، وی را محترمانه کنار خود نشاند و بسیار اظهار علاقه و محبّت کرد و سپس گفت: یا ابن رسول اللّه! من تصمیم قتل تو را داشتم؛ امّا وقتی به نزد من وارد شدی، آنچنان محبّت و علاقه ات در دل من جای گرفت که از تمام عزیزان من عزیزتر و محبوب تر گشته ای.

پس از آن افزود: یا ابا عبداللّه! اطّلاعاتی به من می رسد که ناراحت کننده است، از آن جمله شنیده ام که ما را در جلسات خود به زشتی و عدم صلاحیّت در خلافت ذکر می کنی؟

پدرم امام صادق عليه‌السلاماظهار داشت: خیر، من هرگز نام تو را به بدی و زشتی یاد نکرده ام.

منصور دوانیقی خنده ای کرد و گفت: به خدا قسم! تو نزد من از تمام افراد راستگوتر هستی، اکنون مشکلات زندگی خود را مطرح نما که هر چه باشد برآورده خواهد شد.

امام عليه‌السلامفرمود: من در وضعیّت خوبی هستم؛ و از هر جهت بی نیاز می باشم، چنانچه خواستی نسبت به من نیکی و احسان نمائی، آن افرادی که از اهل بیت و شیعیان من که از طرف مأمورین، متخلّف محسوب شده و محکوم به اعدام گشته اند، آن ها را مورد عفو و بخشش خود قرار بده.

منصور پیشنهاد آن حضرت را پذیرفت و در همان حال، دستور داد تا مبلغ یکصد هزار درهم در اختیار حضرت قرار گیرد تا بین افراد و آشنایان خود تقسیم نماید.

همین که حضرت از دربار خلیفه بیرون آمد، پیرمردان و جوانانی از تهی دستان قریش به همراه او حرکت کردند.

یکی از جاسوسان منصور که همراه پدرم بود، به حضرت عرض کرد: یا ابن رسول اللّه! موقعی که بر خلیفه وارد شدی، چه سخنی را بر زبان مبارک خود جاری نمودی، که آنچنان خشم و غضب او خاموش گشت؛ و از تصمیم خویش منصرف گردید؟!

پدرم در پاسخ به وی، اظهار فرمود: دعائی را خواندم و حضرت آن دعا را مطرح نمود.

همین که آن مأمور در جریان دعا قرار گرفت، سریع به طرف منزل منصور دوانیقی بازگشت؛ و آن دعا را برای منصور بازگو کرد.

پس از آن منصور گفت: به خدا سوگند! هنوز زمزمه و دعای حضرت تمام نشده بود که دشمنی و کینه ام نسبت به او تبدیل به محبّت و علاقه گردید. (13).

## رفع حاجت بوسیله جن

محمد بن مسلم به نقل از دربان امام صادق عليه‌السلامبه نام مفضّل بن عمر حکایت کند:

روزی دو نفر از دوستان و اصحاب آن حضرت مقداری پول نقد و دیگر اجناس از خراسان به سوی مدینه می آوردند؛ در بین راه، عبورشان به شهر ری افتاد.

در آنجا یکی دیگر از دوستانشان نیز کیسه ای پول تحویل آن ها داد تا خدمت امام صادق عليه‌السلامتحویل دهند؛ و مرتّب از آن کیسه محافظت و نگه داری می کردند، که مبادا مفقود شود.

همین که وارد مدینه منوّره شدند، قبل از آن که به حضور امام صادق عليه‌السلامشرفیاب شوند، به جستجوی اموال و اشیأ پرداختند، ناگاه با حالت تعجّب دیدند، که تمام آن ها موجود است؛ مگر کیسه امانی آن مردی که در بین راه برای حضرت فرستاده بود، هر چه تلاش کردند، آن کیسه را نیافتند.

یکی از آن دو نفر به دیگری گفت: خدا به فریاد ما برسد، چه جوابی به حضرت بدهیم؟

دیگری پاسخ داد: آن حضرت کریم و بزرگوار است، عذر ما را می پذیرد، او می داند که ما مقصّر نیستیم.

به هر حال اموال و پول ها را برداشتند و به محضر مبارک امام صادق عليه‌السلامشرفیاب شدند؛ و سپس آن اموال را به خدمت حضرتش تقدیم کردند.

حضرت پیش از آن که آن اموال را بررسی و محاسبه نماید که چیست و چقدر است، فرمود: کیسه آن مرد رافضی، که از شهر ری برای ما فرستاده بود کجا است؟

آن ها جریان خود را تعریف کردند.

امام عليه‌السلامفرمود: اگر آن را ببینید، می شناسید؟

گفتند: بلی، آن را می شناسیم.

حضرت پیش خدمت خود را صدا زد و فرمود: آن کیسه را بیاور، همین که کیسه را آورد، گفتند: این همان کیسه است.

و در این لحظه امام جعفر صادق عليه‌السلامفرمود: شبانگاه به مقداری پول محتاج شدم، یکی از جنّیان را که از دوستان و شیعیان ما بود فرستادم تا کیسه را از بین اموال بردارد و بیاورد. (14).

## مرثیه شاعر و اهمیت گریه

یکی از اصحاب نزدیک امام جعفر صادق عليه‌السلامبه نام زید شحّام حکایت کند:

روزی به همراه عدّه ای در محضر پربرکت آن حضرت بودیم، یکی از شعرأ به نام جعفر بن عفّان وارد شد و حضرت او را نزد خود فرا خواند و کنار خود نشانید و فرمود: ای جعفر! شنیده ام که درباره جدّم، حسین عليه‌السلامشعر گفته ای؟

جعفر شاعر پاسخ داد: بلی، فدایت گردم.

حضرت فرمود: چند بیتی از آن اشعار را برایم بخوان.

همین که جعفر مشغول خواندن اشعار در رثای امام حسین عليه‌السلامشد، امام صادق عليه‌السلامبه قدری گریست که تمام محاسن شریفش خیس گردید؛ و تمام اهل منزل نیز گریه ای بسیار کردند.

سپس حضرت فرمود: به خدا قسم، ملائکه مقرّب الهی در این مجلس حضور دارند و همانند ما مرثیّه جدّم حسین عليه‌السلامرا می شنوند؛ و بر مصیبت آن بزرگوار می گریند.

آن گاه خطاب به جعفر بن عفّان نمود و اظهار داشت: خداوند تو را به جهت آن که بر مصائب حسین سلام اللّه علیه، مرثیّه سرائی می کنی اهل بهشت قرار داد و گناهان تو را نیز مورد مغفرت و آمرزش خود قرار داد.

بعد از آن، امام عليه‌السلامفرمود: آیا مایل هستی بیش از این درباره فضیلت مرثیّه خوانی و گریه برای جدّم، حسین عليه‌السلام، برایت بگویم؟

جعفر بن عفّان شاعر گفت: بلی، ای سرورم.

حضرت فرمود: هرکس درباره حسین عليه‌السلامشعری بگوید و بگرید و دیگران را نیز بگریاند، خداوند او را می آمرزد و اهل بهشت قرارش می دهد. (15).

## همه چیز طلا و جواهرات می شود

روزی عدّه ای از دوستان و اصحاب خاصّ امام جعفر صادق عليه‌السلامهمانند یونس بن ظبیان، مفضّل بن عمر، ابو سلمه سرّاج، حسین بن ابی فاخته و در محضر شریف و مبارک آن حضرت، شرف حضور داشتند.

امام عليه‌السلامدر آن جمع فرمود: تمام گنج های زمین و نیز کلید تمام جواهرات درون آن، نزد ما اهل بیت - عصمت و طهارت عليهم‌السلام - می باشد؛ و چنانچه هم اکنون اراده کنم و به یکی از دو پایم بگویم که آنچه از طلا و نقره زیر آن پنهان شده درآورد و آشکار سازد، فورا انجام خواهد داد.

سپس در ادامه فرمایش خود، اظهار داشت: توجّه کنید؛ و آن گاه با پای مبارک خود روی زمین خطّی کشید و زمین شکافته شد و گنجی پُر از طلا و نقره نمایان گردید.

بعد از آن با دست مبارک خود اشاره به گنج کرد و فرمود: ما کراماتی این چنین انجام می دهیم؛ و سپس یکی از آن شمش های طلا را که به اندازه یک وجب بود برداشت و به تمامی افراد حاضر نشان داد و فرمود:

خوب نگاه کنید و دقّت نمائید و چشمان خود را باز دارید که اشتباه نکنید و فردا در شکّ و شبهه قرار نگیرید.

و همگی آن افراد پس از دقّت کامل گفتند: یا ابن رسول اللّه! این ها طلای خالص است؛ و چقدر جالب برق می زند و می درخشد.

پس از آن، حضرت خطاب به افراد کرد و فرمود: اینک درون زمین را نگاه کنید.

و چون درون زمین را نگاه کردند، شمش های فراوانی را از طلا و نقره دیدند؛ و با حالت ناباوری عرضه داشتند: یا ابن رسول اللّه! قربان شما گردیم، آیا واقعا شما چنین قدرت و چنین خزائن گرانبهائی را دارید؛ و حال آن که شیعیان و دوستان شما در فقر و بیچارگی به سر می برند؟

حضرت در پاسخ فرمود: به همین زودی خداوند متعال خزائن دنیا و آخرت را برای ما و شیعیان ما جمع و فراهم می نماید؛ و ما در میان نعمت های وافر بهشتی قرار خواهیم گرفت؛ و آن گاه دشمنان ما به عذاب دردناک الهی مبتلا می گردند. (16).

## مناظره ابوحنیفه و امام صادق

روزی ابو حنیفه - یکی از پیشوایان و رهبران اهل سنّت - به همراه عدّه ای از دوستانش به مجلس امام جعفر صادق عليه‌السلاموارد شد و اظهار داشت:

یابن رسول اللّه! فرزندت، موسی کاظم عليه‌السلامرا دیدم که مشغول نماز بود و مردم از جلوی او رفت و آمد می کردند؛ و او آن ها را نهی نمی کرد، با این که رفت و آمدها مانع معنویّت می باشد؟!

امام صادق عليه‌السلامفرزند خود موسی کاظم عليه‌السلامرا احضار نمود و فرمود: ابو حنیفه چنین می گوید که در حال نماز بودی و مردم از جلوی تو رفت و آمد می کرده اند و مانع آن ها نمی شدی؟

پاسخ داد: بلی، صحیح است، چون آن کسی که در مقابلش ایستاده بودم و نماز می خواندم، او را از هر کسی نزدیک تر به خود می دانستم، بنابر این افراد را مانع و مزاحم عبادت و ستایش خود در مقابل پروردگار متعال نمی دانستم.

سپس امام جعفر صادق عليه‌السلامفرزند خود را در آغوش گرفت و فرمود: پدر و مادرم فدای تو باد، که نگه دارنده علوم و اسرار الهی و امامت هستی.

بعد از آن خطاب به ابو حنیفه کرد و فرمود: حکم قتل، شدیدتر و مهمتر است، یا حکم زنا؟

ابو حنیفه گفت: قتل شدیدتر است.

امام عليه‌السلامفرمود: اگر چنین است، پس چرا خداوند شهادت بر اثبات قتل را دو نفر لازم دانسته؛ ولی شهادت بر اثبات زنا را چهار نفر قرار داده است؟!

سپس حضرت به دنباله این پرسش فرمود: بنابر این باید توجّه داشت که نمی توان احکام دین را با قیاس استنباط کرد.

و سپس افزود: ای ابوحنیفه! ترک نماز مهمتر است، یا ترک روزه؟

ابو حنیفه گفت: ترک نماز مهمتر است.

حضرت فرمود: اگر چنین است، پس چرا زنان نمازهای دوران حیض و نفاس را نباید قضا کنند؛ ولی روزه ها را باید قضا نمایند، پس احکام دین قابل قیاس نیست.

بعد از آن، فرمود: آیا نسبت به حقوق و معاملات، زن ضعیف تر است، یا مرد؟

ابوحنیفه در پاسخ گفت: زنان ضعیف و ناتوان هستند.

حضرت فرمود: اگر چنین است، پس چرا خداوند متعال سهم مردان را دو برابر سهم زنان قرار داده است، با این که قیاس برخلاف آن می باشد؟!

سپس حضرت افزود: اگر به احکام دین آشنا هستی، آیا غائط و مدفوع انسان کثیف تر است، یا منی؟

ابو حنیفه گفت: غائط کثیف تر از منی می باشد.

حضرت فرمود: اگر چنین است، پس چرا غائط با قدری آب یا سنگ و کلوخ پاک می گردد؛ ولی منی بدون آب و غسل، تطهیر نمی شود، آیا این حکم با قیاس سازش دارد؟!

پس از آن ابوحنیفه تقاضا کرد: یا ابن رسول اللّه! فدایت گردم، حدیثی برای ما بیان فرما، که مورد استفاده قرار دهیم؟

امام صادق عليه‌السلامفرمود: پدرم از پدرانش، و ایشان از حضرت امیرالمؤمنین علی عليه‌السلامروایت کرده اند، که رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: خداوند متعال میثاق و طینت اهل بیت رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را از اعلی علیین آفریده است.

و طینت و سرشت شیعیان و دوستان ما را از خمیر مایه و طینت ما خلق نمود و چنانچه تمام خلایق جمع شوند، که تغییری در آن به وجود آورند هرگز نخواهند توانست.

بعد از آن که امام صادق عليه‌السلامچنین سخنی را بیان فرمود ابو حنیفه گریان شد؛ و با دوستانش که همراه وی بودند برخاستند و از مجلس خارج گشتند (17).

## کشتی در دریای شیرین و سفید

ابو جعفر طبری به نقل از داود رقّی حکایت کند:

روزی وارد شهر مدینه شدم و منزل امام جعفر صادق عليه‌السلامرفتم به حضرتش سلام کرده و با حالت گریه نشستم، حضرت فرمود: چرا گریان هستی؟

عرض کردم: ای پسر رسول خدا! عدّه ای به ما زخم زبان می زنند و می گویند: شما شیعه ها هیچ برتری بر ما ندارید و با دیگران یکسان می باشید.

حضرت فرمود: آن ها از رحمت خدا محروم هستند و دروغ گو می باشند.

سپس امام عليه‌السلاماز جای خود برخاست و پای مبارک خود را بر زمین سائید و اظهار نمود: به قدرت و اذن خداوند تبارک و تعالی ایجاد شو، پس ناگهان یک کشتی قرمز رنگ نمایان گردید؛ و در وسط آن درّی سفید رنگ و بر بالای کشتی پرچمی سبز وجود داشت که روی آن نوشته بود:

«لا إله إلاّ اللّه، محمد رسول اللّه، علی ولیّ اللّه، یقتل القائم الاعدأ، و یبعث المؤمنون، ینصره اللّه» یعنی؛ نیست خدائی جز خدای یکتا، محمد رسول خدا، علی ولی خداست، قائم آل محمد عليهم‌السلام دشمنان را هلاک و نابود می گرداند و خداوند او را به وسیله ملائکه یاری می نماید.

در همین بین متوجه شدم که چهار صندلی درون کشتی وجود دارد، که از انواع جواهرات ساخته شده بود، پس امام صادق عليه‌السلامروی یکی از صندلی ها نشست و دو فرزندش حضرت موسی کاظم و اسماعیل را کنار خود نشانید؛ و به من فرمود: تو هم بنشین. چون همگی روی صندلی ها نشستیم؛ به کشتی خطاب کرد و فرمود: به امر خداوند متعال حرکت کن.

پس کشتی در میان آب دریائی که از شیر سفیدتر و از عسل شیرین تر بود، حرکت کرد تا رسیدیم به سلسله کوه هائی که از دُرّ و یاقوت بود؛ و سپس به جزیره ای برخوردیم که وسط آن چندین قبّه و گنبد سفید وجود داشت و ملائکه الهی در آن جا تجمّع کرده بودند.

هنگامی که نزدیک آن ها رسیدیم با صدای بلند گفتند: یا ابن رسول الله! خوش آمدی.

بعد از آن، حضرت فرمود: این گنبدها و قبّه ها مربوط به آل محمد، از ذریّه حضرت رسول صلوات الّله علیهم است، که هر زمان یکی از آن ها رحلت نماید، وارد یکی از این ساختمان ها خواهد شد تا مدت زمانی را که خداوند متعال تعیین و در قرآن بیان نموده است:

(ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُم بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا) (18) یعنی؛ شما اهل بیت رسالت را مرتبه ای دیگر به عالم دنیا باز می گردانیم

و بعد از آن، دست مبارک خود را درون آب دریا کرد و مقداری درّ و یاقوت بیرون آورد و به من فرمود: ای داود! چنانچه طالب دنیا هستی این جواهرات را بگیر.

عرضه داشتم: یا ابن رسول الله! من به دنیا رغبت و علاقه ای ندارم، پس آن ها را به دریا ریخت و سپس مقداری از شن های کف دریا را بیرون آورد که از مُشک و عَنبر خوشبوتر بود؛ و چون همگی، آن را استشمام کردیم به دریا ریخت؛ و بعد از آن فرمود: برخیزید تا به امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب، ابو محمد حسن بن علی، ابو عبدالله حسین بن علیّ، ابو محمد علی بن الحسین و ابو جعفر محمد ابن علی سلام کنیم.

پس به امر حضرت برخاستیم و حرکت کردیم تا به گنبدی در میان گنبدها رسیدیم و حضرت پرده ای را که آویزان بود بلند نمود پس امیرالمؤمنین امام علی عليه‌السلامرا مشاهده کردیم که در آنجا نشسته بود، بر حضرتش سلام کردیم.

سپس وارد قبّه ای دیگر شدیم و امام حسن مجتبی عليه‌السلامرا دیدیم و سلام کردیم، تا پنج گنبد و قبّه رفتیم و در هر یک امامی حضور داشت تا آخر، که امام محمد باقر عليه‌السلامبود و بر یکایک ایشان سلام کردیم.

بعد از آن، حضرت صادق آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: به سمت راست جزیره نگاه کنید، همین که نظر کردیم چند قبّه دیگر را دیدیم که بدون پرده بود، پس عرضه داشتم: یا ابن رسول الله! چطور این قبّه ها بدون پرده است؟!

در پاسخ اظهار نمود: این ها برای من و دیگر امامان بعد از من خواهد بود؛ و سپس فرمود: به میان جزیره توجّه نمائید؛ و چون دقّت کردیم گنبدی رفیع و بلندتر از دیگر قبّه ها را دیدیم که وسط آن تختی قرار داشت.

بعد از آن امام جعفر صادق عليه‌السلامفرمود: این قبّه مخصوص قائم آل محمد عليهم‌السلام است؛ و سپس فرمود: آماده باشید تا بازگردیم، و کشتی را مخاطب قرار داد و فرمود: به قدرت و امر خداوند متعال حرکت کن، پس ناگهان بعد از لحظاتی در همان محل قرار گرفتیم (19).

تخلف از دستور، هلاکت است

## حفص تمّار حکایت کند

در بحبوحه آن روزهائی که مُعلّی بن خُنیس که یکی از راویان حدیث و از اصحاب امام جعفر صادق عليه‌السلامبود را به دار آویخته و کشته بودند، به محضر مبارک امام صادق عليه‌السلامشرف حضور یافتم.

حضرت فرمود: ما مُعلّی را به چیزی دستور دادیم و او مخالفت کرد، سرپیچی از دستور، سبب قتل او گردید. عرض کردم: یا ابن رسول اللّه! آن سرّی که او آشکار کرد، چه بود؟

حضرت فرمود: روزی او را غمگین و ناراحت دیدم، پرسیدم: تو را چه شده است، که این چنین غمگین می باشی؟

مثل این که آرزوی دیدار خانواده و فرزندانت را داری؟

مُعلّی پاسخ داد: بلی.

به او گفتم: جلو بیا؛ و همین که او نزدیک من آمد، دستی بر صورتش کشیدم و گفتم: هم اکنون کجائی و چه می بینی؟

جواب داد: در خانه خود، کنار همسر و فرزندانم می باشم. آن گاه من او را به حال خود رها کردم تا لحظاتی در کنار خانواده اش باشد، جائی که حتّی از همسر خود نیز کامی برگرفت.

پس از آن، به او گفتم: جلو بیا؛ و چون جلو آمد، دستی بر صورتش کشیدم و گفتم: الآن کجا و در چه حالی هستی؟

گفت: در مدینه، در منزل شما و کنار شما می باشم.

سپس به او گفتم: ای معلّی! ما دارای این اسرار هستیم، هر که اسرار ما را نگهداری کند و مخفی دارد، خداوند دین و دنیای او را در امان دارد.

ای معلّی! موضوعی را که امروز مشاهده کردی، فاش مگردان وگرنه موجب هلاکت خویش، خواهی شد.

ای معلّی! متوجّه باش کتمان اسرار ما موجب عزّت و سعادت دنیا و آخرت می باشد؛ و هر که اسرار ما را افشأ نماید، به وسیله آهن (یعنی شمشیر و تیر) و یا در زندان نابود خواهد شد.

بعد از آن حضرت فرمود: و چون معلّی بن خُنیس نسبت به سخنان من بی اهمّیت بود و اسرار ما را برای مخالفین بازگو کرد، همین بی توجّهیش موجب هلاکتش گردید (20).

## اسم اعظم و قتل استاندار مدینه

پس از آن که داوود بن علی استاندار مدینه از طرف خلیفه، مُعلّی بن خُنیس را احضار کرده و به قتل رسانید، امام جعفر صادق عليه‌السلامبا او قطع رابطه نمود و به مدت یک ماه نزد او نرفت. روزی داوود بن علی، مأموری را فرستاد که امام عليه‌السلامرا نزد او ببرند؛ ولی حضرت قبول ننمود.

محمد بن سنان گوید: در حضور امام جعفر صادق عليه‌السلامبودم و با عدّه ای از دوستان، نماز ظهر را به امامت آن حضرت می خواندیم که ناگهان پنج نفر مأمور مسلّح وارد شدند و به امام صادق عليه‌السلامگفتند: والی مدینه دستور داده است تا شما را نزد او ببریم.

امام عليه‌السلامفرمود: اگر نیایم، چه می کنید؟

مأمورین گفتند: والی دستور داده است که چنانچه نیامدید، سر شما را جدا کنیم و نزد او ببریم.

حضرت فرمود: گمان نمی کنم بتوانید فرزند رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را به قتل رسانید.

گفتند: ما نمی دانیم تو چه می گوئی، ما فقط مطیع امر والی هستیم و دستور او را اجرأ می کنیم.حضرت فرمود: منصرف شوید و بروید، که این کار به صلاح شما نخواهد بود.

گفتند: به خدا سوگند، یا خودت و یا سرت را باید ببریم.

امام عليه‌السلامچون آن ها را بر این تصمیم شوم جدّی دید، دست های مبارک خویش را بر شانه ها نهاد؛ و پس از لحظه ای، دست هایش را به سوی آسمان بلند نمود و دعائی خواند، که فقط ما این زمزمه را شنیدیم: «السّاعه، السّاعه»؛ پس ناگهان سر و صدای عجیبی به گوش رسید. در این هنگام حضرت به مأمورین حکومتی فرمود: هم اکنون رئیس شما هلاک شد؛ و این داد و فریاد به جهت هلاکت او می باشد؛ و مأمورین با شنیدن این سخنان از کار خویش منصرف شدند و رفتند.

بعد از رفتن مأمورین، من به حضرت عرض کردم: مولایم! خداوند، ما را فدای تو گرداند، جریان چه بود؟

حضرت فرمود: او داوود بن علی دوست ما مُعلّی بن خُنیس را کشت؛ و به همین جهت، مدّتی است که من نزد او نرفته ام بنابر این، او به واسطه افرادی پیام فرستاد که من پیش او بروم؛ ولی من نپذیرفتم تا آن که این افراد را فرستاد تا مرا به قتل برسانند.

و چون من، خدای متعال را با اسم اعظم دعا کردم تا او را نابود گرداند، خداوند نیز ملکی را فرستاد و او را به هلاکت رسانید (21).

## مسافری فوق العاده در سفر

امام جعفر صادق عليه‌السلامدر سال 128 هجری به همراه خانواده و بعضی از دوستان و پیشخدمتان، جهت انجام مناسک حجّ عازم مکّه معظّمه گردید.

ابوبصیر گوید: من نیز در کاروان حضرت بودم؛ و پس از پایان اعمال حجّ عازم مدینه منوّره شدیم. در مسیر راه مکّه و مدینه در روستائی به نام ابوأ که آمنه، مادر حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در آنجا مدفون است جهت استراحت فرود آمدیم.

و پس از مختصری استراحت، غذا آماده شد. سفره را پهن کردند، خود امام جعفر صادق عليه‌السلاماز اعضأ کاروان پذیرائی می نمود و غذا جلوی افراد می نهاد.

هنگامی که مشغول خوردن غذا شدیم، شخصی از طرف همسر آن حضرت وارد شد و اظهار داشت: یا ابن رسول اللّه! حمیده گفت: من در وضعیّت خاصّی قرار گرفته ام و درد زایمان، شدّت گرفته است؛ و چون شما فرموده بودید که در اوّلین فرصت گزارش دهم تا اوّلین ملاقات نوزاد با شما باشد، من نیز چنین کردم.

در این لحظه، امام صادق عليه‌السلامبا عجله تمام حرکت نمود و به همراه آن شخص به سوی منزل گاه همسرش، حمیده به راه افتاد.

همه چشم به راه در انتظار بازگشت امام عليه‌السلامبودیم که ناگهان، حضرت شادمان و خوشحال مراجعت نمود. گفتیم: جان ما فدای شما باد! خداوند همسرتان را به سلامت نگه دارد، او در چه حالتی است؟

حضرت با تبسّم فرمود: خداوند متعال نوزادی به ما عطا کرد، که بهترین خلق خدا است؛ و او به هنگام تولّد دست خود را بر زمین نهاد و سر به سوی آسمان بلند نمود و شهادت به وحدانیّت خداوند سبحان داد، که این خود نشانه امامت او می باشد و سوگند به خدای یکتا، که او امام و پیشوای شما بعد از من می باشد.

ابوبصیر گوید: در این رابطه تقاضا کردم تا توضیح بیشتری دهد؟

و حضرت فرمود: در آن شبی که نطفه این نوزاد منعقد گردید، لحظاتی قبل از آن، شخصی نزد من آمد و ظرفی که در آن شربتی سفید، شیرین، گوارا و خنک بود، به دستم داد؛ و همین که من مقداری از آن شربت را آشامیدم، آن شخص دستور داد تا با همسرم حمیده هم بستر شوم.

پس با شادمانی و علم بر این که چه خواهد شد، کنار همسرم رفتم و پس از هم بستر شدن با او، نطفه این نوزاد در همان شب منعقد گردید.

سپس حضرت در ادامه فرمایش خود فرمود: نطفه هر امامی این چنین منعقد می گردد؛ و چون چهل روز بر آن بگذرد، خداوند ملکی را مبعوث می نماید تا بر بازوی راستش بنویسد:

(و تمّت کلمة ربّک صدقا و عدلا لامبدّل لکلماته) (22).

و پس از آن كه هنگام ولادت فرا برسد و نوزاد به دنيا آيد، دست بر زمين گذارد و سر به سمت آسمان بلند كند؛ و در آن لحظه مَلَكى از طرف خداوند عزّوجل نوزاد را با نام و نام پدر آوا مى دهد، كه ثابت و پايدار باش، تو را براى امرى مهمّ آفريده ام، تو امين و خليفه من هستى، رحمت من شامل دوستانت مى باشد و دشمنانت را به دردناك ترين عقاب عذاب مى كنم؛ گرچه آن ها در دنيا غرق نعمت و رفاه باشند.

و چون سخن ملك پايان يابد، نوزاد شهادت به يگانگى خداوند مى دهد؛ و پس از آن خداوند تمام علوم را به او عطا مى نمايد و مقدّر مى گرداند تا در هر شب قدر ملك روح با او ملاقات نمايد.

ابوبصير افزود: خدمت حضرتش عرضه داشتم كه آيا ملك روح، همان جبرئيل عليه‌السلام است؟

حضرت فرمود: خبر، عظمت ملك روح از تمام ملائكه بالاتر و عظيم تر است؛ و خداوند مى فرمايد: (تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِم مِّن كُلِّ أَمْرٍ). (23)

در شب قدر، ملائكه به همراه روح نازل می شوند. (24)

## پيش بينى از فرقه اسماعيليّه

زرارة بن اعين حكايت كند:

روزى به منزل امام جعفر صادق عليه‌السلام وارد شدم، فرزندش حضرت موسى كاظم عليه‌السلام را در كنارش ديدم و جلوى ايشان جنازه اى - كه روى آن پوشيده بود - قرار داشت.

امام صادق عليه‌السلام فرمود: داود رقّى، حمران و ابو بصير را بگو كه نزد من آيند.

در همين بين مفضّل بن عمر - دربان حضرت - وارد شد و من براى انجام مأموريّت بيرون رفتم؛ و پس از ساعتى به همراه آن افراد حضور امام عليه‌السلام بازگشتم و مردم مرتّب به منزل حضرت رفت و آمد مى كردند.

امام صادق عليه‌السلام جلو آمد و در حضور جمعيّت - كه حدود سى نفر بودند - خطاب به داود رقّى كرد و فرمود: پارچه را از روى صورت فرزندم، اسماعيل برطرف نما.

سپس اظهار داشت: اى داود! اسماعيل زنده است، يا مرده؟

داود پاسخ داد: او مرده است.

بعد از آن، افراد يكى پس از ديگرى مى آمدند و صورت اسماعيل را مى ديدند و حضرت همان سؤ ال را از آنان مى پرسيد؛ و آنان مى گفتند: او مرده و از دنيا رفته است.

آن گاه حضرت فرمود: خدايا! تو شاهد بر اقرار اين افراد باش؛ و سپس دستور داد تا جنازه اسماعيل را غسل داده و كفن نمايند.

و چون فارغ شدند، فرمود: اى مفضّل! صورتش را باز كن و پس از آن سؤ ال نمود: آيا او مرده است، يا زنده؟

و مفضّل گفت: او مرده است، حضرت اظهار داشت: خداوندا! تو شاهد باش.

و سپس جنازه را جهت دفن حمل كردند؛ و هنگامى كه جنازه را در قبر نهادند، امام عليه‌السلام جلو آمد و به مفضّل فرمود: صورتش را باز كن تا تمام افراد ببينند كه او زنده است، يا مرده؟

و همگى شهادت دادند بر اين كه او مرده است.

آن گاه حضرت همچنين فرمود: خداوندا! تو شاهد بر گفته آن ها باش، اى افراد حاضر! شاهد و گواه باشيد كه به زودى گروهى به وسيله اسماعيل راه باطل را برگزينند و گويند كه او زنده است؛ و امام و پيشوا خواهد بود.

آنان بدين وسيله مى خواهند نور خدا را خاموش كنند و در مقابل خليفه و حجّت خدا يعنى؛ فرزندم، موسى كاظم موضع بگيرند، وليكن خداوند متعال نور خويش را به اتمام مى رساند، گرچه مشركان و بدخواهان نخواسته باشند.

و همين كه خاك ها را داخل قبر ريختند، حضرت جلو آمد و اظهار داشت: چه كسى درون اين قبر زير خاك پنهان گشت؟

همگى گفتند: ياابن رسول اللّه! فرزند شما اسماعيل بود، كه پس از غسل و كفن در اين قبر دفن گرديد.

و در پايان مراسم تدفين، براى آخرين بار حضرت فرمود: خدايا! تو شاهد و گواه باش؛ و سپس دست حضرت موسى كاظم عليه‌السلام را گرفت و اظهار داشت: اين فرزندم خليفه بر حقّ است، بدانيد كه حقّ با او و نيز او با حقّ است؛ و حقّ از نسل او خواهد بود تا هنگامى كه وارث زمين - يعنى ولىّ عصر، امام زمان (عجّل اللّه تعالى فرجه الشريف)، آشكار گردد. (25)

## مناظره با شامى به وسيله شاگردان

مرحوم شيخ طوسى رضوان اللّه تعالى عليه به نقل از هشام بن سالم حكايت فرمايد:

روزى به همراه جماعتى از اصحاب حضرت ابو عبداللّه، امام جعفر صادق عليه‌السلام، در مجلس و محضر مباركش نشسته بوديم، كه شخصى از اهالى شهر شام اجازه گرفت و سپس وارد مجلس شد و سلام كرد.

امام عليه‌السلام جواب سلام او را داد و فرمود: بنشين.

پس از آن كه نشست، حضرت او را مخاطب قرار داد و فرمود:

اى مرد شامى! خواسته ات چيست؟

و براى چه به اين جا آمده اى؟

آن شخص اظهار داشت: شنيده ام كه شما نسبت به تمام علوم و به همه مسائل آشنا و عالم هستى، لذا آمده ام تا مناظره كنم.

حضرت فرمود: در چه موردى؟

عرضه داشت: پيرامون قرآن؛ و حروف مقطّعه و إعراب آن.

حضرت فرمود: مطالب خود را در اين رابطه با حمران بن أعين در ميان بگذار.

مرد شامى گفت: مى خواهم با شخص خودت مباحثه و مناظره نمايم، نه با ديگران.

امام عليه‌السلام فرمود: مسائل خود را با حمران مطرح كن، چنانچه بر او غلبه كردى، بر من نيز غالب خواهى شد.

پس از آن، شامى با حمران مشغول مذاكره و مناظره گرديد، به طورى كه خود خسته و عاجز گشت.

حضرت فرمود: اى مرد شامى! او را چگونه يافتى؟

پاسخ داد: او را شخصى متخصّص و آشنا يافتم، هر آنچه سؤ ال كردم، جواب كاملى شنيدم.

سپس عرضه داشت: چنانچه ممكن باشد مى خواهم با خودت پيرامون علوم عربى مناظره نمايم؟

امام صادق عليه‌السلام اشاره به أبان بن تغلب نمود و اظهار داشت: آنچه مى خواهى با اين شخص مناظره كن.

مرد شامى كنار أبان بن تغلب رفت و در مناظره با او مغلوب شد، اين بار به حضرت گفت: مى خواهم در علم فقه مناظره كنم.

حضرت در اين مرحله يكى ديگر از شاگردان خويش را به نام زراره، معرّفى نمود و به مرد شامى فرمود: با او مناظره كن، كه تو را در مسائل، قانع مى نمايد.

و چون با زراره مباحثه و مناظره كرد، نيز مغلوب گشت و شكست خورد؛ حضرت را مخاطب قرار داد و گفت: اين بار مى خواهم با خودت درباره علم كلام مناظره نمايم.

امام عليه‌السلام اين بار نيز به يكى ديگر از شاگردان خود به نام مؤ من طاق خطاب نمود و فرمود: اى مؤ من طاق! با اين مرد شامى در آنچه كه مى خواهد مناظره نما.

پس او طبق دستور حضرت با مرد شامى در علم كلام مناظره نمود و بر او غالب گرديد.

و بر همين منوال با هشام بن سالم در توحيد و خداشناسى؛ و بعد از آن با هشام بن حكم پيرامون امامت و خلافت مناظره انجام گرفت و مرد شامى شكست خورد.

و امام جعفر صادق عليه‌السلام شادمان بود و تبسّم مى نمود.

سپس شامى اظهار داشت: مثل اين كه، خواستى به من بفهمانى، كه در بين شيعيان شما اين چنين افرادى وجود دارند كه در علوم مختلف آشنا و مسلّط مى باشند؟!

حضرت فرمود: اين چنين فكر كن.

و پس از صحبت هائى حضرت فرمود: خداوند متعال حقّ و باطل را در كنار يكديگر قرار داد؛ و پيامبران و اوصيأ را فرستاد تا بين آن دو را جدا سازند؛ و انبيأ را قبل از اوصيأ منصوب نمود تا فضيلت و عظمت هر يك بر ديگرى روشن شود.

مرد شامى در اين لحظه گفت: خوشا به حال كسى كه با شما همنشين باشد.

امام عليه‌السلام در پايان فرمود: جبرئيل و ميكائيل و اسرافيل با رسول خدا - صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم - همنشين بودند؛ و اخبار و جريانات را از طرف خداوند متعال براى آن حضرت مى آوردند.

سپس مرد شامى اظهار داشت: ياابن رسول اللّه! آيا ممكن است، كه من هم جزء شيعيان شما قرار گيرم؟

و مرا نيز از علوم و بركات خود بهره مند فرمائى؟

حضرت هم او را پذيرفت و به هشام فرمود: مسائل مورد نياز او را تعليمش ‍ بده، كه برايت شاگردى شايسته باشد. (26)

## خوردن انگور و كمك به مراجعين

يكى از اصحاب امام جعفر صادق عليه‌السلام حكايت كند:

روزى در مِنى و عرفات در حضور آن حضرت مشغول خوردن انگور بوديم، كه فقيرى آمد و تقاضاى كمك كرد.

حضرت يك خوشه انگور به آن فقير داد، فقير گفت: انگور نمى خواهم، چنانچه درهم و دينارى داريد، كمك نمائيد؟

امام صادق عليه‌السلام فرمود: خداوند به تو كمك نمايد.

و فقير مقدارى راه رفت و سپس بازگشت و همان مقدار انگور را درخواست كرد، ولى حضرت چيزى به او نداد و فقط فرمود: خدا به تو كمك نمايد.

بعد از آن، فقيرى ديگر آمد و درخواست كمك كرد؟

حضرت چند دانه انگور به او داد، فقير آن چند دانه انگور را گرفت و گفت: «الحمد للّه ربّ العالمين» كه خداوند مهربان مرا روزى داد؛ و چون كه خواست برود امام عليه‌السلام به او فرمود: صبر كن؛ و دو دست مبارك خود را پر از انگور كرد و تحويل او داد.

فقير بار ديگر خداى تعالى را شكر و سپاس گفت؛ و خواست حركت كند كه برود، حضرت فرمود: چقدر پول همراه دارى؟

فقير پول هاى خود را كه حدود بيست درهم بود نشان داد و حضرت نيز به همان مقدار درهم به او كمك نمود.

هنگامى كه فقير پول ها را از آن حضرت گرفت، شكر و سپاس خداى را به جا آورد.

و حركت كرد تا برود، حضرت فرمود: صبر كن و سپس پيراهن خود را درآورد و تحويل آن فقير داد و فرمود: آن را بپوش، فقير پيراهن را گرفت و پس از شكر خدا، نيز از آن حضرت سپاس، به جاى آورد؛ و دعاى خيرى در حقّ حضرت كرد و رفت. (27)

همچنين مرحوم شسخ طوسى و ديگر بزرگان آورده اند:

شخصى به نام مفضّل بن قيس حكايت نمايد:

روزى به محضر مبارك امام صادق عليه‌السلام وارد شدم؛ و بعضى از مشكلات زندگى خود و خانواده ام را براى آن حضرت بازگو كردم.

امام عليه‌السلام به كنيز خود فرمود: آن كيسه را بياور.

هنگامى كه كنيز كيسه را آورد، حضرت به من فرمود: در اين كيسه مقدار چهارصد دينار است، كه منصور دوانيقى آن ها را براى ما ارسال داشته است، آن ها را بردار و مشكلات زندگى خود و خانواده ات را برطرف نما.

پس از آن كه كيسه را گرفتم، عرضه داشتم: ياابن رسول اللّه! من تقاضاى پول نكردم؛ بلكه خواستم در حقّ ما به درگاه خداوند متعال دعائى كنى، تا به دعاى شما گرفتارى هاى ما برطرف گردد.

امام عليه‌السلام فرمود: مانعى بدارد، اين پول ها را بردار؛ و به همين زودى به درگاه خداوند سبحان دعا مى كنم، كه ان شأ اللّه؛ به خواسته هايت برسى.

و در پايان به عنوان موعظه و نصيحت فرمود: مواظب باش كه اسرار زندگى و خانواده ات را براى هر كسى بازگو نكنى؛ كه خود را در نزد افراد، بى جهت سبك خواهى كرد. (28)

## ميهمان خراسانى و تنور آتش

مأمون رقّى - كه يكى از دوستان امام جعفر صادق عليه‌السلام است - حكايت نمايد:

در منزل آن حضرت بودم، كه شخصى به نام سهل بن حسن خراسانى وارد شد و سلام كرد و پس از آن كه نشست، با حالت اعتراض به حضرت اظهار داشت:

ياابن رسول اللّه! شما بيش از حدّ عطوفت و مهربانى داريد، شما اهل بيت امامت و ولايت هستيد، چه چيز مانع شده است كه قيام نمى كنيد و حقّ خود را از غاصبين و ظالمين باز پس نمى گيريد، با اين كه بيش از يك صد هزار شمشير زن آماده جهاد و فداكارى در ركاب شما هستند؟!

امام صادق عليه‌السلام فرمود: آرام باش، خدا حقّ تو را نگه دارد و سپس به يكى از پيش خدمتان خود فرمود: تنور را آتش كن.

همين كه آتش تنور روشن شد و شعله هاى آتش زبانه كشيد، امام عليه‌السلام به آن شخص خراسانى خطاب نمود: برخيز و برو داخل تنور آتش بنشين.

سهل خراسانى گفت: اى سرور و مولايم! مرا در آتش، عذاب مگردان، و مرا مورد عفو و بخشش خويش قرار بده، خداوند شما را مورد رحمت واسعه خويش قرار دهد.

در همين لحظات شخص ديگرى به نام هارون مكّى - در حالى كه كفش هاى خود را به دست گرفته بود - وارد شد و سلام كرد.

حضرت امام صادق سلام اللّه عليه، پس از جواب سلام، به او فرمود: اى هارون! كفش هايت را زمين بگذار و حركت كن برو درون تنور آتش و بنشين.

هارون مكّى كفش هاى خود را بر زمين نهاد و بدون چون و چرا و بهانه اى، داخل تنور رفت و در ميان شعله هاى آتش نشست.

آن گاه امام عليه‌السلام با سهل خراسانى مشغول مذاكره و صحبت شد و پيرامون وضعيّت فرهنگى، اقتصادى، اجتماعى و ديگر جوانب شهر و مردم خراسان مطالبى را مطرح نمود مثل آن كه مدّت ها در خراسان بوده و تازه از آن جا آمده است.

پس از گذشت ساعتى، حضرت فرمود: اى سهل! بلند شو، برو ببين در تنور چه خبر است.

همين كه سهل كنار تنور آمد، ديد هارون مكّى چهار زانو روى آتش ها نشسته است، پس از آن امام عليه‌السلام به هارون اشاره نمود و فرمود: بلند شو بيا؛ و هارون هم از تنور بيرون آمد.

بعد از آن، حضرت خطاب به سهل خراسانى كرد و اظهار داشت: در خراسان شما چند نفر مخلص مانند اين شخص - هارون كه مطيع ما مى باشد - پيدا مى شود؟

سهل پاسخ داد: هيچ، نه به خدا سوگند! حتّى يك نفر هم اين چنين وجود ندارد.

امام جعفر صادق عليه‌السلام فرمود: اى سهل! ما خود مى دانيم كه در چه زمانى خروج و قيام نمائيم؛ و آن زمان موقعى خواهد بود، كه حدّاقلّ پنج نفر هم دست، مطيع و مخلص ما يافت شوند، در ضمن بدان كه ما خود آگاه به تمام آن مسائل بوده و هستيم. (29)

## آمرزش گناه دوست و مخالف

مرحوم راوندى در كتاب خرايج و جرائح خود آورده است:

امام محمّد باقر به همراه فرزندش امام جعفر صادق عليهما‌السلام جهت انجام مراسم حجّ وارد مكّه مكّرمه شدند. در مسجدالحرام نزديك كعبه الهى نشسته بودند، كه شخصى وارد شد و اظهار داشت: سؤ الى دارم؟

امام باقر عليه‌السلام فرمود: از فرزندم، جعفر سؤ ال كن.

آن مرد خطاب به حضرت صادق عليه‌السلام كرد و گفت: سؤ الى دارم؟

حضرت فرمود: آنچه مى خواهى سؤ ال كن.

آن مرد گفت: تكليف كسى كه گناهى بزرگ مرتكب شده است، چيست؟

حضرت فرمود: آيا در ماه مبارك رمضان از روى عمد و بدون عذر روزه خوارى نموده است؟

گفت: گناهى بزرگ تر انجام داده است.

حضرت فرمود: آيا در ماه مبارك رمضان زنا كرده است؟

آن مرد اظهار داشت: ياابن رسول اللّه! گناهى بزرگ تر از آن را مرتكب شده است.

حضرت فرمود: آيا شخص بى گناهى را كشته است؟

گفت: از آن هم بزرگ تر.

پس از آن صادق آل محمّد عليهم‌السلام فرمود: چنانچه آن از شيعيان و دوستداران اميرالمؤ منين امام علىّ عليه‌السلام باشد، بايد به زيارت كعبه الهى برود و توبه نمايد؛ و سپس قسم ياد كند كه ديگر مرتكب چنان گناهى نشود؛ ولى اگر از مخالفين و معاندين باشد راه پذيرش توبه براى او نيست.

آن مرد گفت: خداوند، شما فرزندان فاطمه زهرأ عليها‌السلام را مورد رحمت خويش قرار دهد، من اين چنين جوابى را از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نيز شنيده ام. بعد از آن، از محضر مقدّس آن بزرگواران خداحافظى كرد و رفت. امام محمّد باقر عليه‌السلام به فرزندش فرمود: همانا اين شخص، حضرت خضر عليه‌السلام بود، كه خواست تو را به مردم معرّفى نمايد. (30)

## مسئولين با معرفت

در زمان امامت حضرت امام جعفر صادق عليه‌السلام شخصى به نام نجاشى استاندار و حاكم اهواز و فارس بود و از مردم ماليات زيادى مى گرفت.

يكى از اهالى اهواز كه ماليات سنگينى پرداخت كرده بود، حضور امام صادق عليه‌السلام آمد و اظهار داشت: ياابن رسول اللّه! نجاشى از مردم ماليات بسيارى مى گيرد، گرچه من ماليات خود را پرداخته ام ولى برايم خيلى مشكل و سخت است.

و با توجّه به اين كه او شخصى مسلمان و متديّن و از ارادتمندان و پيروان شما است، اگر ممكن است نامه اى برايش بنويس تا رعايت حال مرا بنمايد؟

لذا امام جعفر صادق عليه‌السلام نامه اى براى نجاشى بدين مضمون نوشت:

«بسم اللّه الرّحمن الرّحيم، سرّ أخاك يسرّك اللّه...»، برادرت را خوشحال كن تا خداوند متعال تو را خوشحال نمايد.

مرد اهوازى نامه حضرت را گرفت و سپس تحويل نجاشى داد، چون نجاشى نامه را خواند آن را بوسيد و بر چشم نهاد و آن گاه گفت: اى مرد! خواسته ات چيست؟

اهوازى گفت: مأموران شما ماليات زيادى برايم تعيين كرده است و پرداخت آن براى من مشكل است، گرچه آن را پرداخته ام.

نجاشى پرسيد: مگر ماليات دريافتى از تو چه مقدار بوده است؟ جواب داد: مقدار ده هزار درهم.

نجاشى دستور داد كه آنچه از او گرفته اند، باز پس دهند و پس از آن به آن مرد گفت: آيا اكنون راضى و خوشحال شدى؟

اظهار داشت: بلى، جانم به فدايت.

آن گاه نجاشى دستور داد تا يك حيوان سوارى و يك كنيز پيش خدمت، همچنين يك دست لباس كامل نيز به او داده شود.

سپس مرد اهوازى به شهر مدينه منوّره آمد و جريان نجاشى را براى امام صادق عليه‌السلام تعريف كرد و حضرت بسيار شادمان و مسرور گرديد.

اهوازى گفت: ياابن رسول اللّه! گويا شما هم شاد و خوشحال گشته اى؟

حضرت صادق آل محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اجمعين فرمود: بلى، قسم به خداوند بى همتا! پيامبر خدا نيز از اين كار خوشحال مى باشد. (31)

## عدالت در علاقه و محبّت زنان

روزى ابن ابى العوجأ از هشام بن حكم - كه هر دو از شاگردان امام جعفر صادق عليه‌السلام هستند، پرسيد: آيا خداوند متعال حكيم و به همه امور و مسائل دانا است؟

پاسخ داد: آرى، او حكيم ترين و داناترين حكيمان و عالمان است.

پرسيد: آيه قرآن (فانكحوا ماطاب لكم من النّسأ مثنى و ثلاث و رباع فإن خفتم...) (32) كه مى فرمايد: آنچه از زنان مورد علاقه شما قرار گيرد مى توانيد تا چهار زن ازدواج نمائيد و اگر نتوانستيد بين آن ها عدالت نمائيد، به يك نفر اكتفا كنيد، آيا ضرورى و حتمى است؟

هشام گفت: بلى، سپس پرسيد: پس اين آيه قرآن (ولن تستطيعوا أن تعدلوا بين النّسأ...) (33) كه مى فرمايد: هرگز نخواهيد توانست بين زنان به عدالت رفتار نمائيد، آيا با آيه قبل منافات ندارد؟

اگر خداوند، حكيم است؛ پس چرا دو سخن مخالف و ضدّ يكديگر در يك موضوع ايراد مى نمايد؟

هشام از دادن پاسخ صحيح ساكت ماند؛ و سريع به سمت منزل امام صادق عليه‌السلام حركت نمود و چون به مدينه رسيد و بر آن حضرت وارد گرديد، امام عليه‌السلام فرمود: چه عجب، الا ن كه موقع حجّ نيست، چطور اين جا آمده اى؟!

هشام گفت: به جهت يك مشكل علمى كه ابن ابى العوجأ از من سؤ ال نمود و نتوانستم جواب آن را بگويم، به حضور شما آمدم؛ و سپس داستان را به طور مشروح براى حضرت تعريف كرد.

حضرت فرمود: در رابطه با آيه اوّل، مقصود مصارف و مخارج زن مى باشد يعنى اگر امكانات مالى برايتان فراهم بود و مايل بوديد، مى توانيد تا چهار زن را ازدواج نمائيد؛ وگرنه بيش از يكى حقّ نداريد.

و امّا نسبت به دوّمين آيه قرآن، مقصود علاقه و محبّت است، كه امكان ندارد مردى نسبت به تمام همسران خود يك نوع ابراز علاقه و محبّت داشته باشد.

بنابراين در اين جهت، رعايت عدالت امكان ندارد، برخلاف آيه اوّل كه امكان عدالت هست و مى توان براى هر كدام يك نوع لباس، منزل، خوراك و... تهيّه و در اختيار آن ها قرار داد.

بعد از آن هشام از حضرت صادق عليه‌السلام خداحافظى كرد و چون نزد ابن ابى العوجأ آمد و جواب حضرت را بازگو نمود، ابن ابى العوجأ گفت: به خدا قسم! اين جواب از خودت نمى باشد. (34)

## آگاهى از درون اشخاص

ابوبصير حكايت نمايد:

روزى به همراه كنيز خود وارد شهر مدينه شدم و پس از اندكى استراحت، براى انجام غسل جنابت راهى حمّام شدم.

در بين راه، به تعدادى از شيعيان برخورد كردم كه جهت ديدار و ملاقات با امام صادق عليه‌السلام راهى منزل آن حضرت بودند.

من هم آرزوى ديدار آن حضرت را داشتم و ترسيدم كه از ملاقات محروم بمانم، به همين جهت از رفتن به حمّام منصرف شدم و همراه ديگر دوستان حركت كردم تا وارد منزل امام صادق عليه‌السلام شديم.

چون به محضر شريف حضرت وارد شدم؛ و در مقابل ايشان قرار گرفتم، نگاهى به من نمود و فرمود:

اى ابوبصير! آيا نمى دانى كه شخص جُنب نبايد داخل منازل پيغمبران و فرزندانشان شود.

پس من شرمنده شدم و گفتم: ياابن رسول اللّه! چون ديدم دوستان به ملاقات شما مى آيند، ترسيدم اين فرصت را از دست بدهم و ديگر توفيق زيارت شما را پيدا نكنم، به ناچار چنين شد؛ و سعى مى نمايم ديگر تكرار نشود. (35)

همچنين آورده اند:

مصادف و مرازم - كه هر دو از اصحاب امام جعفر صادق عليه‌السلام هستند - حكايت كنند:

روزى ابوجعفر منصور دوانيقى حضرت صادق عليه‌السلام را نزد خود احضار كرده بود.

پس از آن كه امام صادق عليه‌السلام از مجلس منصور بيرون آمد و خواست از شهر حيره خارج شود، ما نيز به همراه حضرت حركت كرديم.

اوائل شب بود كه به دروازه شهر رسيديم و دژبان، مانع حركت حضرت شد و گفت كه نمى گذارم خارج شويد.

امام عليه‌السلام اصرار زيادى نمود؛ ولى سودى نبخشيد و مأمور حكومت، بر ممانعت خود اصرار مى ورزيد.

مصادف گويد: به امام صادق عليه‌السلام عرض كردم: فدايت شوم، اين شخص همچون سگ شما را مى آزارد و مى ترسم بيش از اين موجب ناراحتى شما گردد، اجازه فرما تا من و مرازم كار او را بسازيم و جسد او را در رودخانه بيندازيم.

حضرت اظهار داشت: ساكت باش، لازم نيست كارى بكنى.

و بالا خره، دژبان همچنان به ممانعت و اذيّت خود ادامه داد تا آن كه مقدار زيادى از شب سپرى شد و بعد از آن، حضرت را آزاد كرد و توانستيم به حركت خود ادامه دهيم.

و چون مقدارى راه رفتيم، امام عليه‌السلام فرمود: اى مرازم! آيا الا ن بهتر شد يا كارى كه مى خواستيد انجام دهيد؟

گفتيم: ياابن رسول اللّه! الا ن بهتر شد.

سپس حضرت فرمود: چه بسا مردى به جهت بى تابى و كم صبرى از يك ناراحتى ناچيز نجات يابد؛ ولى بعد از آن مبتلا به يك ناراحتى شديد و بزرگى گردد. (36)

## اهمّيت صلح پس از نزاع

صفوان بن مهران - يكى از راويان حديث و از اصحاب حضرت صادق آل محمّد عليهم‌السلام - حكايت كند:

روزى بين امام جعفر صادق عليه‌السلام و يكى از پسرعموهايش نوه امام حسن مجتبى عليه‌السلام به نام عبداللّه بن الحسن، نزاع و اختلافى پيش ‍ آمد، به طورى كه از سر و صدا و داد و فرياد آن ها، مردم جمع شدند.

ولى پس از گذشت لحظاتى آرامش پيدا كرده؛ و از يكديگر جدا شدند؛ و هر يك به سمت منزل خود رهسپار گرديد.

صبح فرداى آن شب، امام صادق عليه‌السلام به سوى منزل پسرعمويش، عبداللّه بن الحسن، حركت نمود.

و چون جلوى منزل عبداللّه رسيد و دقّ الباب كرد، كنيزى جلو آمد و گفت: كيست؟

حضرت فرمود: بگو: ابوعبداللّه، جعفر صادق است.

بعد از آن، عبداللّه از منزل بيرون آمد و گفت: چه شده است كه صبح به اين زودى اين جا آمده اى؟

حضرت فرمود: چون ضمن تلاوت قرآن، به آيه اى از آيات شريفه برخوردم؛ و اكنون براى اجراى دستور خداوند متعال نزد تو آمده ام.

عبداللّه سؤ ال كرد: آن كدام آيه از قرآن است؟

حضرت اظهار نمود:

(الّذين يصلون ما أمراللّه به أن يوصل و يخشون ربّهم و يخافون سوءالحساب) (37) يعنى؛ آن هایى كه دستورات الهى را جامه عمل می پوشانند و رعايت حدود پروردگارشان را می كنند و از سختى و شدّت محاسبات قيامت در هراس هستند.

سپس همديگر را در آغوش گرفته و معانقه گرم و با صفائى را با حالت گريه انجام دادند؛ و عبداللّه میگفت:

مثل اين كه اين آيه شريفه قرآن به گوشم نرسيده بود.(38)

## هدايت افراد و كمك محرمانه

مسعدة بن زياد - كه يكى از اصحاب امام صادق عليه‌السلام و راويان حديث است - حكايت كند:

روزى از روزها در محضر مبارك امام جعفر صادق عليه‌السلام نشسته بودم، كه شخصى بر آن حضرت وارد شد و عرضه داشت:

ياابن رسول اللّه! پدر و مادرم فدايت باد، من همسايه اى دارم كه صداى موسيقى و رقص و ساز و آواز از منزلشان بلند است.

و من هرگاه براى قضاى حاجت به مستراح مى روم، صداى آن ها را كه مى شنوم، نشستن خود را براى شنيدن آن، طولانى مى كنم؛ آيا اين امر اشكال دارد؟

حضرت در پاسخ فرمود: اين كار را نكن.

آن مرد گفت: به خدا سوگند، من نزد آن ها نمى روم و فقط صداى آن ها را مى شنوم؟

حضرت فرمود: خدا تو را خير دهد، مگر كلام خداوند متعال را نشنيده اى كه مى فرمايد:

(إنّ السّمع و البصرء الفؤ اد كلّ أ ولئك كان عنه مسئولاً) (39)

يعنى؛ همانا گوش و چشم و قلب - شما انسان ها - مورد سؤ ال قرار خواهند گرفت.

مرد اظهار داشت: بلى، سوگند به خدا، اين آيه شريفه را از هيچكس ‍ نشنيده ام؛ و ان شأ اللّه از اين به بعد ديگر چنين كار خلافى را مرتكب نمى شوم و تكرار نخواهم كرد، و از خداوند متعال براى كار خلاف خود طلب مغفرت و آمرزش مى نمايم.

امام جعفر صادق عليه‌السلام فرمود: تو چه كار زشتى انجام داده اى؛ و روزگار بدى داشته اى، و آيا اگر به همين وضع از دنيا مى رفتى چه مى كردى؟!

و سپس حضرت افزود: بايد از گناه خويش جدّا توبه و استغفار نمائى تا خداوند متعال تو را ببخشد و بيامرزد. (40)

روزى عُبّاد بصرى - در حالى كه لباس شهرت بر تن پوشيده بود - به محضر مبارك ابو عبداللّه امام صادق عليه‌السلام وارد شد. (41)

امام عليه‌السلام او را مخاطب قرار داد و فرمود: اى عُبّاد! اين چه لباسى است، كه پوشيده اى؟

عُبّاد در جواب حضرت گفت: آيا اين را هم بر من عيب مى گيرى؟

حضرت فرمود: بلى، چون رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرموده است: كسى كه لباس شهرت بر تن نمايد و بپوشد، خداوند روز قيامت بر او لباس ‍ ذلّت و خوارى مى پوشاند.

عُبّاد گفت: چه كسى اين حديث را به شما گفته است؟!

امام عليه‌السلام فرمود: آيا مى خواهى مرا متّهم سازى؟

و آن گاه افزود: اين حديث را پدرانم از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برايم بازگو كرده اند. (42)

همچنين آورده اند:

وقتى تاريكى شب همه جا را فرا مى گرفت، امام جعفر صادق عليه‌السلام كيسه اى را برمى داشت و در آن نان و گوشت مى ريخت و بر دوش مبارك خود حمل مى نمود؛ و نيز با مقدارى پول بر مى داشت و به سوى محلّ سكونت نيازمندان و بى نوايان اهالى مدينه مى برد؛ و آن ها را در بين آن ها تقسيم مى كرد، بدون آن كه آنان امام عليه‌السلام را بشناسند.

و هنگامى كه آن حضرت به شهادت رسيد و به لقأ اللّه پيوست، فقرأ ديدند آن شخص گمنام ديگر نمى آيد، پس از مدّتى فهميدند كه او امام جعفر صادق عليه‌السلام بوده است. (43)

## اهمّيت ديدار خويشاوندان

مرحوم شيخ طوسى در كتاب خود حكايت نموده است:

روزى منصور دوانيقى امام صادق عليه‌السلام را به دربار خود احضار كرد، هنگامى كه حضرت وارد شد، كنار منصور - كه برايش محلّى در نظر گرفته شده بود - نشست.

پس از آن، منصور دستور داد تا فرزندش مهدى را بياورند؛ و چون آمدن مهدى مقدارى به تأخير افتاد، منصور با تهديد گفت: چرا مهدى نيامد؟

اطرافيان در پاسخ گفتند: همين الا ن خواهد آمد.

هنگامى كه مهدى وارد مجلس شد، خود را آراسته و خوشبو كرده بود؛ منصور خطاب به امام صادق عليه‌السلام كرد و اظهار داشت:

ياابن رسول اللّه! حديثى را پيرامون ديدار و رسيدگى به خويشان برايم گفته اى، دوست دارم آن حديث را تكرار فرمائى تا فرزندم، مهدى نيز بشنود.

حضرت صادق آل محمّد صلوات اللّه عليهم فرمود: اميرالمؤ منين علىّ عليه‌السلام از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: چنانچه مردى با يكى از خويشان خود صله رحم نمايد و از عمرش سه سال بيشتر باقى نباشد، خداوند متعال آن را به مدّت سى سال طولانى مى نمايد؛ و اگر قطع صله رحم نمود و سى سال از عمرش باقى بود، خداوند آن را سه سال مى گرداند.

منصور گفت: اين حديث خوب بود؛ ولى قصد من آن نبود، حضرت فرمود: بلى، پدرم از اميرالمؤ منين علىّ عليه‌السلام و او از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت نمود: صله رحم سبب عمران و آبادى خانه و زندگى است؛ و نيز موجب افزايش عمر خواهد بود، گرچه از خوبان نباشد.

منصور گفت: اين خوب بود، ولى منظورم حديث ديگرى است.

امام جعفر صادق عليه‌السلام فرمود: پدرم باقرالعلوم از پدرش زين العابدين و او از پدرش سيّدالشّهدأ، از اميرالمؤ منين علىّ عليهم‌السلام و او از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حديثى را نقل كرده است، كه فرمود:

صله رحم بازخواست شب اوّل قبر و محاسبات قيامت را آسان مى گرداند؛ و دل مرده را با از بين بردن كينه ها و حسادت ها و ناراحتى ها زنده و شاداب مى نمايد.

در اين هنگام منصور گفت: آرى، منظورم همين حديث بود. (44)

## فضيلت ميهمان بر ميزبان

محمّد بن قيس حكايت كند:

روزى در محضر مبارك امام جعفر صادق عليه‌السلام نام گروهى از مسلمانان به ميان آمد و من گفتم: سوگند به خدا، من شب ها شام نمى خورم، مگر آن كه دو يا سه نفر از اين افراد با من باشند؛ و من آن ها را دعوت مى كنم و مى آيند در منزل ما غذا مى خورند.

امام صادق عليه‌السلام به من خطاب كرد و فرمود: فضيلت آن ها بر تو بيشتر از فضيلتى است، كه تو بر آن ها دارى.

اظهار داشتم: فدايت شوم، چنين چيزى چطور ممكن است؟!

در حالى كه من و خانواده ام خدمتگذار و ميزبان آن ها هستيم؛ و من از مال خودم به آن ها غذا مى دهم؛ و پذيرائى و انفاق مى نمايم!!

حضرت صادق عليه‌السلام فرمود: چون هنگامى كه آن ها بر تو وارد مى شوند، از جانب خداوند همراه با رزق و روزى فراوان ميهمان تو مى گردند و زمانى كه خواستند بيرون بروند، براى تو رحمت و آمرزش به جا خواهند گذاشت. (45)

## چاره جوئى قبل از حادثه

قتبه أعشى - كه يكى از دوستان امام صادق جعفر عليه‌السلام - است، گويد:

روزى از روزها يكى از كودكان آن حضرت مريض شده بود، و من به قصد عيادتش حركت كردم، حضرت را جلوى منزلش اندوهگين و غمناك ديدم.

عرضه داشتم: ياابن رسول اللّه! فدايت شوم، حال فرزندت چگونه است؟

حضرت فرمود: با همان حالتى كه بوده است، هنوز مريضى و ناراحتى او بر همان حالت ادامه دارد.

بعد از آن، حضرت سريع به داخل منزل خود رفت؛ و چون ساعتى گذشت از منزل بيرون آمد در حالتى كه چهره اش باز و غم و اندوه در آن حضرت احساس نمى شد.

فكر كردم كه بحمداللّه حال كودك بهبود يافته است، لذا سؤال كردم: اى مولايم! بفرمائيد حال كودك چگونه است؟

فرمود: راهى را كه مى بايست برود، رفت.

عرض كردم: قربانت گردم، در آن هنگامى كه كودك زنده و مريض حال بود، شما را غمگين و محزون مشاهده كردم؛ ولى اكنون كه او وفات يافت، شما را در حالتى ديگر مشاهده مى كنم؟!

حضرت فرمود: اى قتبه! ما خانواده اى هستيم كه قبل از ورود بلا و مصيبت چاره انديشى مى نمائيم؛ ولى زمانى كه مصيبت اتفاق افتاد و واقع گرديد تسليم قضا و قدر الهى مى باشيم و راضى به رضاى او هستيم، بنابر اين ديگر ناراحتى و اندوه معنائى ندارد. (46)

و به دنباله همين روايت آمده است، كه حضرت فرمود: ما اهل بيت رسالت، همچون ديگران دوست داريم كه خود و خانواده و اموالمان سالم باشد؛ امّا هنگامى كه اراده خداوند و قضا و قدر او فرا رسد، تسليم امر حقّ گشته و راضى به مشيّت الهى او هستيم.

## گناه بى اعتنائى سواره

طبق روايتى كه در كتاب هاى معتبر وارد شده است:

در يكى از سال ها امام صادق عليه‌السلام به همراه بعضى از اصحاب و دوستان خود، براى انجام مناسك حجّ خانه خدا، به سوى مكّه معظّمه حركت كردند.

در مسير راه، جهت استراحت در محلّى فرود آمدند، آن گاه حضرت به بعضى از افراد حاضر فرمود: چرا شما ما را سبك و بى ارزش ‍ مى كنيد؟

يكى از افراد - كه از اهالى خراسان بود و در آن مجلس حضور داشت - از جا برخاست و گفت: ياابن رسول اللّه! به خداوند پناه مى بريم از اين كه خواسته باشيم به شما بى اعتنائى و توهينى كرده و يا دستورات شما را عمل نكرده باشيم.

حضرت صادق عليه‌السلام فرمود: چرا، تو خودت يكى از آن اشخاص هستى.

آن شخص گفت: پناه به خدا، من هيچ جسارت و توهينى نكرده ام.

حضرت فرمود: واى بر حالت، در بين راه كه مى آمدى در نزديكى جُحفه، تو با آن شخصى كه مى گفت: مرا سوار كنيد و با خود ببريد، چه كردى؟

و سپس حضرت افزود: سوگند به خدا، تو براى خود كسر شأن دانستى؛ و حتّى سر خود را بالا نكردى؛ و او را سبك شمردى و با حالت بى اعتنائى از كنار او رد شدى.

و سپس حضرت در ادامه فرمايش خود افزود: هركس به يك فرد مؤ من بى اعتنائى و بى حرمتى كند، در حقيقت نسبت به ما بى اعتنائى كرده است؛ و حرمت و حقّ خدا را ضايع كرده است. (47)

## زشتى مزاحمت

مرحوم شيخ حرّ عاملى در كتاب شريف خود آورده است:

عبدالرّحمن بن حجّاج - كه يكى از راويان حديث از امام صادق عليه‌السلام است - حكايت نمود، كه آن حضرت فرمود:

در ايّام حجّ، اطراف كعبه الهى طواف مى كردم و سفيان ثورى نيز در نزديكى من طواف انجام مى داد، از من پرسيد: آيا پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، هنگامى كه در طواف كعبه، مقابل حجرالا سود مى رسيد، آن را إستلام مى نمود؟

من در پاسخ به او، اظهار داشتم: بلى، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حَجَرالا سود را در طواف واجب؛ و نيز در طواف مستحبّ إستلام و مسح مى نمود.

پس از آن، سفيان ثورى مقدارى از من كناره گرفت، و من چون در طواف نزديك حجرالا سود رسيدم، آهسته به راه خود ادامه دادم و آن را إستلام نكردم.

سفيان دو مرتبه به من نزديك شد و گفت: مگر نگفتى رسول اللّه در طواف خود حجرالا سود را مى بوسيد و إستلام مى كرد؟

جواب دادم: بلى.

پرسيد: پس چرا از كنار آن عبور كردى و آن را إستلام ننمودى؟!

در جواب گفتم: مردم حقّ حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را رعايت مى كردند؛ و چون پيامبر خدا به حجرالا سود مى رسيد مردم برايش راه مى گشودند و آن حضرت به راحتى آن را إستلام مى نمود.

ولى چون مردم حقّ مرا نمى شناسند و رعايت نمى كنند، دوست ندارم براى آن كه إستلام حَجَر كنم و آن را ببوسم، بر جمعيّت فشار آورم و افراد را اذيّت كنم. (48)

## استجابت دعا براى غريق جُحْفِه

مرحوم قطب الدّين راوندى و ديگران بزرگان حكايت كنند:

روزى حمّاد بن عيسى به حضور مبارك مام جعفر صادق عليه‌السلام وارد شد و از آن حضرت تقاضا نمود تا برايش دعا نمايد، كه خداوند چندين مرتبه سفر حجّ، باغى مناسب و سرسبز، خانه اى نيك و وسيع، همسرى زيبا و خوش نام؛ و از خانواده اى خوب، همچنين فرزندانى متديّن و نيكوكار نصيب و روزى او گرداند.

امام صادق عليه‌السلام چنين دعا نمود:

خداوندا! پنجاه مرحله سفر حجّ، باغى مناسب، خانه اى نيك، همسرى خوب؛ و از خانواده اى بزرگوار، فرزندانى نيكوكار و فهيم، روزىِ حمّاد بن عيسى گردان.

يكى از دوستان حمّاد كه در آن مجلس دعا حضور داشت، گويد: پس از گذشت چند سالى، به شهر بصره رفتم؛ و ميهمان حمّاد بن عيسى شدم.

حمّاد گفت: آيا به ياد مى آورى آن روزى را كه امام جعفر صادق عليه‌السلام براى من دعا كرد؟

گفتم: بلى.

گفت: من تاكنون چهل و هشت مرتبه حجّ انجام داده ام؛ و اين خانه اى را كه مى بينى، در شهر بصره نظير و مانندى ندارد، نيز باغى دارم كه از هر جهت بهترين باغ ها است، همسرى پاك و نجيب دارم، كه از محترم ترين خانواده ها مى باشد؛ و اين هم فرزندانم مى باشند، كه مؤدّب و متديّن هستند؛ و همه اين ها از بركت دعاى امام جعفر صادق عليه‌السلام است.

همين شخص در ادامه داستان گويد: حمّاد پس از پايان پنجاهمين مراسم حجّ، نيز براى سفر پنجاه و يكمين بار عازم مكّه معظّمه شد؛ و چون به جُحْفِه رسيد، خواست كه احرام ببندد، ناگهان سيل آمد و حمّاد را با خود برد و همراهانش جنازه او را نجات دادند.

و به همين جهت، حمّاد به عنوان غريق جُحْفِه معروف شد. (49)

## كرامت و نصيحت در سفر زيارتى

ابوجعفر محمّد هلالى - پير مردى 128 ساله - حكايت كند:

در آن سالى كه حضرت ابوعبداللّه، امام صادق عليه‌السلام به شهر حيره منتقل شده بود، جهت زيارت و ملاقات آن حضرت عازم آن ديار گشتم.

هنگامى كه وارد حيره شدم، كثرت و انبوه جمعيّت كه براى ديدار حضرت آمده بودند، مانع شد كه من خود را به حضرت برسانم و تا سه روز به درون منزل راه نيافتم.

و چون روز چهارم شد مقدارى خلوت شد، جلو رفتم، آن گاه حضرت مرا ديد و به نزديك خود دعوت نمود.

پس از گذشت ساعتى به همراه حضرتش جهت زيارت قبر حضرت اميرالمؤ منين، امام علىّ عليه‌السلام عازم آن ديار شديم، پس مقدارى از مسافت را كه پيموديم، امام صادق عليه‌السلام از جادّه كناره گرفت و در گوشه اى نشست و خاك زمين را نرم كرد؛ و سپس در آن خاك نرم ادرار نمود، بعد از آن با آبى كه همراه داشت، وضو ساخت و دو ركعت نماز به جا آورد و دست به دعا بلند نمود.

و چون دعايش پايان يافت، حركت كرديم و در مسير راه، حضرت نكاتى چند مطرح نمود:

دريا، همسايه شناس و همسايه پذير نيست؛ پادشاه، آشنا و دوست نمى شناسد؛ سلامتى و تندرستى قابل تخمين و قيمت نيست، چه نعمت هاى مهمّ و ارزشمندى كه در اختيار انسان ها است؛ ولى قدر آن ها را نمى دانند.

همچنين امام عليه‌السلام در ادامه فرمايشات خود افزود: هميشه پنج چيز را سرلوحه برنامه زندگى خود قرار دهيد تا سعاتمند و رستگار باشيد:

براى هر كارى استخاره كنيد، به وسيله شادمانى و شادابى جذب بركت و رحمت نمائيد، خود را به وسيله بردبارى و صبر و استقامت آرايش دهيد، در هر حال از دروغ پرهيز و دورى نمائيد؛ و در معاملات اجناس را به طور كامل دريافت و پرداخت كنيد. (50)

## كنار هر نفر يك نان

مُعلّى بن خُنيس - كه يكى از اصحاب امام جعفر صادق عليه‌السلام و از راويان حديث است - حكايت كند:

در شبى تاريك و بارانى امام صادق عليه‌السلام از منزل خارج شد و به سوى محلّه بنى ساعده روانه گشت، من نيز به دنبال آن حضرت حركت كردم.

در بين راه، چيزى از دست آن حضرت روى زمين افتاد، فرمود: خداوندا! آن را به ما باز گردان.

من جلو رفتم و سلام كردم، حضرت پس از جواب سلام، اظهار داشت: مُعلّى هستى؟

عرض كردم: بلى، فدايت شوم.

فرمود: در همين دور و بر دقّت كن و دستى روى زمين بكش، اگر چيزى پيدا كردى، آن را بردار و به من بده.

مُعلّى گويد: مقدارى تفحّص كردم و روى زمين را جستجو نمودم تا آن كه زنبيلى را يافتم كه داخل آن نان بود، آن را برداشتم و تحويل امام صادق عليه‌السلام دادم و عرض كردم: اى مولاى من! اجازه بفرمائيد من آن را حمل كنم و همراه شما بياورم؟

حضرت فرمود: خير، من خودم براى اين امر سزاوارترم؛ وليكن اگر مايل باشى مى توانى با من همراهى كنى.

مُعلّى گفت: من نيز همراه امام صادق عليه‌السلام حركت كردم تا آن كه به محلّه بنى ساعده رسيديم، افرادى را در آن جا ديدم كه خوابيده بودند.

حضرت به هر يك از آن افراد كه مى رسيد، يك قرص نان از درون زنبيل برداشته و كنار او مى گذاشت؛ و به همين منوال تا آخرين نفر به هر كدام يك قرص نان داد؛ و سپس با هم برگشتيم.

در بين راه، به حضرت عرض كردم: ياابن رسول اللّه! آن ها كه متوجّه نشدند و شما را نشناختند؟!

فرمود: خير، اگر مى خواستم متوجّه شوند، بايد نمك هم برايشان مى آوردم؛ و سپس افزود: خداوند امور همه چيزها را از جهت محاسبه، در اختيار ملائكه قرار داده است مگر صدقه را، كه مستقيما خودش آن را تحويل مى گيرد و مورد محاسبه و پاداش قرار مى دهد.

پس از آن فرمود: پدرم امام محمّد باقر عليه‌السلام هرگاه صدقه اى به فقير مى داد، آن را در دست فقير مى گذاشت و دست خود را مى بوسيد؛ چون صدقه قبل از آن كه به دست سائل و فقير برسد، مورد توجّه خداوند قرار خواهد گرفت. (51)

## بخشنده و مخلص گمنام

ابوجعفر خثعمى - كه يكى از اصحاب امام جعفر صادق عليه‌السلام است - حكايت كند:

روزى حضرت صادق عليه‌السلام كيسه اى كه مقدار پنجاه دينار پول در آن بود، تحويل من داد و فرمود: اين ها را تحويل فلان سيّد بنى هاشم بده؛ و به او نگو توسّط چه كسى ارسال شده است.

خثعمى گويد: هنگامى كه نزد آن شخص تهى دست رسيدم و كيسه پول را تحويل او دادم، پرسيد: اين پول از طرف چه كسى براى من فرستاده شده است؟!

و سپس گفت: خداوند جزاى خيرش دهد. صاحب اين كيسه، هر چند وقت يك بار، مقدار پولى را براى ما مى فرستد و ما زندگى خود را با آن تأمين و سپرى مى كنيم؛ وليكن جعفر صادق با آن همه ثروتى كه دارد، توجّهى به ندارد و چيزى براى ما نمى فرستد، و هرگز به ياد ما فقرأ نيست. (52)

(معناى داشتن اخلاص و رياكار نبودن همين است، كه انسان نزد خداوند شناخته شود، نه اين كه براى خدا شريك قرار دهد).

همچنين آورده اند:

شخصى خدمت امام جعفر صادق عليه‌السلام شرفياب شد و به حضور حضرتش عرضه داشت: ياابن رسول اللّه! پسرعمويت به شما ناسزا گفته است و نسبت به شما بدگوئى مى كند.

پس از آن كه آن شخص سخن چين حرفش تمام شد، حضرت به كنيز خود فرمود تا اندكى آب، براى وضو بياورد؛ و چون وضو گرفت و شروع به خواندن نماز نمود، آن مرد گمان كرد كه حتما حضرت صادق عليه‌السلام براى پسرعمويش نفرين خواهد كرد؛ ولى برخلاف تصوّر او، هنگامى كه امام عليه‌السلام دو ركعت نماز خواند، دست به دعا برداشت و براى پسرعموى خود چنين دعا نمود:

اى پروردگار من! اين حقّ من است و من او را بخشيدم؛ و تو جود و كرمت از من بيشتر مى باشد، او را ببخش و به واسطه اين عملش مجازاتش مگردان، با شنيدن اين دعا تعجّب آن مرد سخن چين برانگيخته شد؛ و با شرمندگى از جاى خود برخاست و رفت. (53)

## هديه شاعر و نجات از جنّ

مرحوم شيخ طوسى در كتاب خود، به نقل از امام هادى عليه‌السلام آورده است:

امام موسى كاظم عليه‌السلام حكايت نمود: روزى پدرم امام جعفر صادق عليه‌السلام در بستر بيمارى خوابيده بود، و من كنار بالين آن حضرت نشسته بودم، كه يكى از شعرأ به نام اشجع سلمى به ديدار پدرم آمد.

اشجع پس از آن كه وارد اتاق شد، كنار بستر پدرم نشست و در فكر و اندوه فرو رفت؛ پدرم امام صادق عليه‌السلام خطاب به او كرد و فرمود: اى أ شجع! به چه مى انديشى؛ و براى چه اين قدر غمگينى، خواسته ات را بگو؟

أ شجع در مدح و ثناى حضرت، همچنين براى شفا و بهبودى آن بزرگوار دو بيت شعر سرود، پس از آن پدرم به يكى از غلامان خود فرمود: چه مقدار پول باقى مانده است؟

غلام گفت: چهارصد درهم.

حضرت فرمود: آن ها را به أ شجع تحويل بده، همين كه شاعر هديه حضرت را گرفت، تشكّر كرد و رفت.

پدرم فرمود: او را باز گردانيد، وقتى أ شجع بازگشت، گفت: اى سرور و مولايم! آنچه مى خواستم به من دادى و مرا بى نياز نمودى، پس چرا مرا برگرداندى؟

حضرت فرمود: پدرم از پدران بزرگوارش، از پيغمبر خدا صلوات اللّه و سلامه عليهم نقل فرمود: بهترين هديّه، آن است كه ماندگار باشد؛ و آنچه را دادم، ناچيز بود؛ اين انگشتر را نيز بگير و موقع نياز آن را بفروش.

اشجع گفت: ياابن رسول اللّه! مرا تأمين و بى نياز نمودى؛ ولى من مسافرت هاى زياد و طولانى مى روم؛ و در بعضى مواقع وحشت مرا فرا مى گيرد، چنانچه ممكن باشد، دعائى را به من بياموز تا از بركت آن در امان باشم؟

حضرت در همان حالتى كه قرار داشت، فرمود: هرگاه وحشت كردى، دست راست خود را روى سر بگذار و با صداى بلند بخوان: (أفغير دين اللّه يبغون وله أ سلم من فى السّموات طوعا و كرها و إليه يرجعون) (68)

## چهل حديث گهربار منتخب

قالَ الا مامُ جَعْفَرُ بنُ محمّد الصّادقُ عليه‌السلام:

1. حَديثى حَديثُ أبى، وَ حَديثُ أبى حَديثُ جَدى، وَ حَديثُ جَدّى حَديثُ الْحُسَيْنِ، وَ حَديثُ الْحُسَيْنِ حَديثُ الْحَسَنِ، وَ حَديثُ الْحَسَنِ حَديثُ أميرِالْمُؤْمِنينَ، وَ حَديثُ أميرَالْمُؤْمِنينَ حَديثُ رَسُولِ اللّهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، وَ حَديثُ رَسُولِ اللّهِ قَوْلُ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ. (69)

ترجمه:

فرمود: سخن و حديث من همانند سخن پدرم مى باشد، و سخن پدرم همچون سخن جدّم، و سخن جدّم نيز مانند سخن حسين و نيز سخن او با سخن حسن يكى است و سخن حسن همانند سخن اميرالمؤ منين علىّ و كلام او از كلام رسول خدا مى باشد، كه سخن رسول اللّه به نقل از سخن خداوند متعال خواهد بود.

2. قالَ عليه‌السلام: مَنْ حَفِظَ مِنْ شيعَتِنا أرْبَعينَ حَديثا بَعَثَهُ اللّهُ يَوْمَ الْقيامَةِ عالِما فَقيها وَلَمْ يُعَذِّبْهُ. (70)

ترجمه:

فرمود: هركس از شيعيان ما چهل حديث را حفظ كند و به آن ها عمل نمايد، خداوند او را دانشمندى فقيه در قيامت محشور مى گرداند و عذاب نمى شود.

3. قالَ عليه‌السلام: قَضأُ حاجَةِالْمُؤْمِنِ أفْضَلُ مِنْ ألْفِ حَجَّةٍ مُتَقَبَّلةٍ بِمَناسِكِها، وَ عِتْقِ ألْفِ رَقَبَةٍ لِوَجْهِ اللّهِ، وَ حِمْلانِ ألْفِ فَرَسٍ فى سَبيلِ اللّهِ بِسَرْجِها وَ لَحْمِها. (71)

ترجمه:

فرمود: برآوردن حوائج و نيازمندى هاى مؤ من از هزار حجّ مقبول و آزادى هزار بنده و فرستادن هزار اسب مجهّز در راه خدا، بالاتر و والاتر است.

4. قالَ عليه‌السلام: أَوَّلُ ما يُحاسَبُ بِهِ الْعَبْدُالصَّلاةُ، فَإ نْ قُبِلَتْ قُبِلَ سائِرُ عَمَلِهِ، وَ إ ذا رُدَّتْ، رُدَّ عَلَيْهِ سائِرُ عَمَلِهِ. (72)

ترجمه:

فرمود: اوّلين محاسبه انسان در پيشگاه خداوند پيرامون نماز است، پس اگر نمازش ‍ قبول شود بقيه عبادات و اعمالش نيز پذيرفته مى گردد وگرنه مردود خواهد شد.

5. قالَ عليه‌السلام: إذا فَشَتْ أرْبَعَةٌ ظَهَرَتْ أرْبَعَةٌ: إ ذا فَشا الزِّنا كَثُرَتِ الزَّلازِلُ، وَ إذا اُمْسِكَتِ الزَّكاةُ هَلَكَتِ الْماشِيَةُ، وَ إذا جارَ الْحُكّامُ فِى الْقَضأِ اُمْسِكَ الْمَطَرُ مِنَ السَّمأِ، وَ إذا ظَفَرَتِ الذِّمَةُ نُصِرُ الْمُشْرِكُونَ عَلَى الْمُسْلِمينَ. (73)

ترجمه:

فرمود: هنگامى كه چهار چيز در جامعه شايع و رايج گردد چهار نوع بلا و گرفتارى پديد آيد:

چنانچه زنا رايج گردد زلزله و مرگ ناگهانى فراوان شود.

چنانچه زكات و خمسِ اموال پرداخت نشود حيوانات اهلى نابود شود.

اگر حاكمان جامعه و قُضات ستم و بى عدالتى نمايند باران رحمت خداوند نمى بارد.

و اگر اهل ذمّه تقويت شوند مشركين بر مسلمين پيروز آيند.

6. قالَ عليه‌السلام: مَنْ عابَ أخاهُ بِعَيْبٍ فَهُوَ مِنْ أهْلِ النّارِ. (74)

ترجمه:

فرمود: هركس برادر ايمانى خود را برچسبى بزند و او را متّهم كند از اهل آتش خواهد بود.

7. قالَ عليه‌السلام: الصَّمْتُ كَنْزٌ وافِرٌ، وَ زَيْنُ الْحِلْمِ، وَ سَتْرُالْجاهِلِ. (75)

ترجمه:

فرمود: سكوت همانند گنجى پربهأ، زينت بخش حلم و بردبارى است؛ و نيز سكوت، سرپوشى بر آبروى شخص نادان و جاهل مى باشد.

8. قالَ عليه‌السلام: إصْحَبْ مَنْ تَتَزَيَّنُ بِهِ، وَلاتَصْحَبْ مَنْ يَتَزَّيَنُ لَكَ. (76)

ترجمه:

فرمود: با كسى دوستى و رفت و آمد كن كه موجب عزّت و سربلندى تو باشد، و با كسى كه مى خواهد از تو بهره ببرد و خودنمائى مى كند همدم مباش.

9. قالَ عليه‌السلام: كَمالُ الْمُؤْمِنِ فى ثَلاثِ خِصالٍ: الْفِقْهُ فى دينِهِ، وَ الصَّبْرُ عَلَى النّائِبَةِ، وَالتَّقْديرُ فِى الْمَعيشَةِ. (77)

ترجمه:

فرمود: شخصيّت و كمال مؤ من در سه خصلت است: آشنا بودن به مسائل و احكام دين، صبر در مقابل شدايد و ناملايمات، زندگى او همراه با حساب و كتاب و برنامه ريزى دقيق باشد.

10. قالَ عليه‌السلام: عَلَيْكُمْ بِإ تْيانِ الْمَساجِدِ، فَإ نَّها بُيُوتُ اللّهِ فِى الاْءرْضِ، و مَنْ أتاها مُتَطِّهِرا طَهَّرَهُ اللّهُ مِنْ ذُنُوبِهِ، وَ كَتَبَ مِنْ زُوّارِهِ. (78)

ترجمه:

فرمود: بر شما باد به دخول در مساجد، چون كه آن ها خانه خداوند بر روى زمين است؛ و هر كسى كه با طهارت وارد آن شود خداوند متعال او را از گناهان تطهير مى نمايد و در زمره زيارت كنندگانش محسوب مى شوند.

11. قالَ عليه‌السلام: مَن قالَ بَعْدَ صَلوةِالصُّبْحِ قَبْلَ أنْ يَتَكَلَّمَ: «بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيمِ، وَلا حَوْلَ وَلاقُوَّةَ إلاّ بِاللّهِ الْعَلىٍّّ الْعَظيمِ» يُعيدُها سَبْعَ مَرّاتٍ، دَفَعَ اللّهُ عَنْهُ سَبْعينَ نَوْعا مِنْ أ نْواعِ الْبَلأِ، أهْوَنُهَاالْجُذامُ وَالْبَرَصُ. (79)

ترجمه:

فرمود: هر كسى بعد از نماز صبح پيش از آن كه سخنى مطرح كند، هفت مرتبه بگويد: «بسم اللّه الرّحمن الرّحيم، لا حول و لا قوّة إلاّ باللّه العليّ العظيم » خداوند متعال هفتاد نوع بلا از او دور گرداند كه ساده ترين آن ها مرض پيسى و جذام باشد.

12. قالَ عليه‌السلام: مَنْ تَوَضَّأَ وَ تَمَنْدَلَ كُتِبَتْ لَهُ حَسَنَةٌ، وَ مَنْ تَوَضَّأَ وَلَمْ يَتَمَنْدَلْ حَتّى يَجُفَّ وُضُوئُهُ، كُتِبَ لَهُ ثَلاثُونَ حَسَنَةً. (80)

ترجمه:

فرمود: هركس وضو بگيرد و با حوله خشك نمايد يك حسنه دارد و چنانچه خشك نكند سى حسنه خواهد داشت.

13. قالَ عليه‌السلام: لاَ فْطارُكَ فى مَنْزِلِ أخيكَ أفْضَلُ مِنْ صِيامِكَ سَبْعينَ ضِعْفا. (81)

ترجمه:

فرمود: اگر افطارى روزه ات را در منزل برادر - مؤ منت -، انجام بدهى ثوابش هفتاد برابر اصل روزه است.

14. قالَ عليه‌السلام: إذا أفْطَرَ الرَّجُلُ عَلَى الْمأِ الْفاتِرِ نَقى كَبِدُهُ، وَ غَسَلَ الذُّنُوبَ مِنَ الْقَلْبِ، وَ قَوىَّ الْبَصَرَ وَالْحَدَقَ. (82)

ترجمه:

فرمود: چنانچه انسان روزه خود را با آب جوش افطار نمايد كبدش پاك و سالم باقى مى ماند، و قلبش از كدورت ها تميز و نور چشمش قوى و روشن مى گردد.

15. قالَ عليه‌السلام: مَنْ قَرَءَالْقُرْآنَ فِى الْمُصْحَفِ مُتِّعَ بِبَصَرِهِ، وَ خُنِّفَ عَلى والِدَيْهِ وَ إنْ كانا كافِرَيْنِ. (83)

ترجمه:

فرمود: هر كه قرآن شريف را از روى آن قرائت نمايد بر روشنائى چشمش ‍ افزوده گردد؛ و نيز گناهان پدر و مادرش سبك شود گرچه كافر باشند.

16. قالَ عليه‌السلام: مَنْ قَرَءَ قُلْ هُوَاللّهُ أحَدٌ مَرَّةً واحِدَةً فَكَأنَّما قَرَءَ ثُلْثَ الْقُرآنِ وَ ثُلْثَ التُّوراةِ وَ ثُلْثَ الاْ نْجيلِ وَ ثُلْثَ الزَّبُورِ. (84)

ترجمه:

فرمود: هر كه يك مرتبه سوره توحيد را تلاوت نمايد، همانند كسى است كه يك سوّم قرآن و تورات و انجيل و زبور را خوانده باشد.

17. قالَ عليه‌السلام: إنَّ لِكُلِّ ثَمَرَةٍ سَمّا، فَإ ذا أتَيْتُمْ بِها فأمسُّوهَ االْمأ، وَاغْمِسُوها فِى الْمأِ. (85)

ترجمه:

فرمود: هر نوع ميوه و ثمره اى، مسموم و آغشته به ميكرب ها است؛ هر گاه خواستيد از آن ها استفاده كنيد با آب بشوئيد.

18. قالَ عليه‌السلام: عَلَيْكُمْ بِالشَّلْجَمِ، فَكُلُوهُ وَأديمُوا أكْلَهُ، وَاكْتُمُوهُ إلاّعَنْ أهْلِهِ، فَما مِنْ أحَدٍ إلاّ وَ بِهِ عِرْقٌ مِنَ الْجُذامِ، فَأذيبُوهُ بِأكْلِهِ. (86)

ترجمه:

فرمود: شلغم را اهميّت دهيد و مرتّب آن را ميل نمائيد و آن را به مخالفين معرّفى نكنيد، شلغم رگ جذام را قطع و نابود مى سازد.

19. قالَ عليه‌السلام: يُسْتَجابُ الدُّعأُ فى أرْبَعَةِ مَواطِنَ: فِى الْوِتْرِ، وَ بَعْدَ الْفَجْرِ، وَ بَعْدَالظُّهْرِ، وَ بَعْدَ الْمَغْرِبِ. (87)

ترجمه:

فرمود: در چهار وقت دعا مستجاب خواهد شد: هنگام نماز وِتر، بعد از نماز صبح، بعد از نماز ظهر، بعد از نماز مغرب.

20. قالَ عليه‌السلام: مَنْ دَعا لِعَشْرَةٍ مِنْ إخْوانِهِ الْمَوْتى لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ أوْجَبَ اللّهُ لَهُ الْجَنَّةَ. (88)

ترجمه:

فرمود: هركس كه در شب جمعه براى ده نفر از دوستان مؤ من خود كه از دنيا رفته اند دعا و طلب مغفرت نمايد، از اهل بهشت قرار خواهد گرفت.

21. قالَ عليه‌السلام: مِشْطُ الرَّأسِ يَذْهَبُ بِالْوَبأِ، وَ مِشْطُاللِّحْيَةِ يُشَدِّدُ الاْ ضْراسَ. (89)

ترجمه:

فرمود: شانه كردن موى سر موجب نابودى وَبا و مانع ريزش مو مى گردد، و شانه كردن ريش و محاسن ريشه دندان ها را محكم مى نمايد.

22. قالَ عليه‌السلام أيُّما مُؤْمِنٍ سَئَلَ أخاهُ الْمُؤْمِنَ حاجَةً وَ هُوَ يَقْدِرُ عَلى قَض ائِها فَرَدَّهُ عَنْها، سَلَّطَ اللّهُ عَلَيْهِ شُجاعا فى قَبْرِهِ، يَنْهَشُ مِنْ أصابِعِهِ. (90)

ترجمه:

فرمود: چنانچه مؤ منى از برادر ايمانيش حاجتى را طلب كند و او بتواند خواسته اش را برآورد و انجام ندهد، خداوند در قبرش يك افعى بر او مسلّط گرداند كه هر لحظه او را آزار رساند.

23. قالَ عليه‌السلام: وَلَدٌ واحِدٌ يَقْدِمُهُ الرَّجُلُ، أفْضَلُ مِنْ سَبْعينَ يَبْقُونَ بَعْدَهُ، شاكينَ فِى السِّلاحِ مَعَ الْقائِمِ (عَجَّلَ اللّهُ تَعالى فَرَجَهُ الشَّريف). (91)

ترجمه:

فرمود: اگر انسانى يكى از فرزندانش را پيش از خود به عالم آخرت بفرستد بهتر از آن است كه چندين فرزند به جاى گذارد و در ركاب امام زمان عليه‌السلام با دشمن مبارزه كنند.

24. قالَ عليه‌السلام: إذا بَلَغَكَ عَنْ أخيكَ شَيْى ءٌ فَقالَ لَمْ أقُلْهُ فَاقْبَلْ مِنْهُ، فَإ نَّ ذلِكَ تَوْبَةٌ لَهُ. وَ قالَ عليه‌السلام: إذا بَلَغَكَ عَنْ أخيكَ شَيْى ءٌ وَ شَهِدَ أرْبَعُونَ أنَّهُمْ سَمِعُوهُ مِنْهُ فَقالَ: لَمْ أقُلْهُ، فَاقْبَلْ مِنْهُ. (92)

ترجمه:

فرمود: چنانچه شنيدى كه برادرت يا دوستت چيزى بر عليه تو گفته است و او تكذيب كرد قبول كن. همچنين فرمود: اگر چيزى را از برادرت بر عليه خودت شنيدى و نيز چهل نفر شهادت دادند، ولى او تكذيب كرد و گفت: من نگفته ام، حرف او را بپذير.

25. قالَ عليه‌السلام: لايَكْمُلُ إيمانُ الْعَبْدِ حَتّى تَكُونَ فيهِ أ رْبَعُ خِصالٍ: يَحْسُنُ خُلْقُهُ، وَسَيْتَخِفُّ نَفْسَهُ، وَيُمْسِكُ الْفَضْلَ مِنْ قَوْلِهِ، وَيُخْرِجَ الْفَضْلَ مِنْ مالِهِ. (93)

ترجمه:

فرمود: ايمان انسان كامل نمى گردد مگر آن كه چهار خصلت در او باشد: اخلاقش نيكو باشد، نفس خود را سبك شمارد، كنترل سخن داشته باشد، اضافى ثروتش حق الله، حق الناس را بپردازد.

26. قالَ عليه‌السلام: داوُوا مَرْضاكُمْ بِالصَّدَقَةِ، وَادْفَعُوا أبْوابَ الْبَلايا بِالاْ سْتِغْفارِ. (94)

ترجمه:

فرمود: مريضان خود را به وسيله پرداخت صدقه مداوا و معالجه نمائيد، و بلاها و مشكلات را با استغفار و توبه دفع كنيد.

27 قالَ عليه‌السلام: إنَّ اللّهَ فَرَضَ عَلَيْكُمُ الصَّلَواتِ الْخَمْسِ فى أفْضَلِ السّاعاتِ، فَعَلَيْكُمْ بِالدُّعأِ فى إدْبارِ الصَّلَواتِ. (95)

ترجمه:

فرمود: خداوند متعال پنج نماز در بهترين اوقات را بر شما واجب گرداند، پس سعى كنيد حوايج و خواسته هاى خود را پس از هر نماز با خداوند مطرح و درخواست كنيد.

28. قالَ عليه‌السلام: كُلُوا ما يَقَعُ مِنَ الْمائِدَةِ فِى الْحَضَرِ، فَإ نَّ فيهِ شِفأٌ مِنْ كُلِّ دأٍ، وَلا تَأكُلُوا مايَقَعُ مِنْها فِى الصَّحارى. (96)

ترجمه:

فرمود: هنگام خوردن غذا در منزل، آنچه كه اطراف سفره و ظرف مى ريزد جمع كنيد و ميل نمائيد كه در آن ها شفاى دردهاى درونى است، ولى چنانچه در بيابان سفره انداختيد؛ اضافه هاى آن را رها كنيد براى جانوران.

29. قالَ عليه‌السلام: أرْبَعَةٌ مِنْ أخْلاقِ الاْ نْبيأِ: الْبِرُّ، وَالسَّخأُ، وَالصَّبْرُ عَلَى النّائِبَةِ، وَالْقِيامُ بِحَقِّ الْمُؤمِنِ. (97)

ترجمه:

فرمود: چهار چيز از اخلاق پسنديده پيغمبران الهى است: نيكى، سخاوت، صبر و شكيبائى در مصائب و مشكلات، اجرأ حقّ و عدالت بين مؤ منين.

30 قالَ عليه‌السلام: إمْتَحِنُوا شيعتَنا عِنْدَ ثَلاثٍ: عِنْدَ مَواقيتِ الصَّلاةِ كَيْفَ مُحافَظَتُهُمْ عَلَيْها، وَ عِنْدَ أسْرارِهِمْ كَيْفَ حِفْظُهُمْ لَها عِنْدَ عَدُوِّنا، وَ إلى أمْوالِهِمْ كَيْفَ مُواساتُهُمْ لاِ خْوانِهِمْ فيها. (98)

ترجمه:

فرمود: شيعيان و دوستان ما را در سه مورد آزمايش نمائيد:

1 مواقع نماز، چگونه رعايت آن را مى نمايند.

2 اسرار يكديگر را چگونه فاش و يا نگهدارى مى كنند.

3 نسبت به اموال و ثروتشان چگونه به ديگران رسيدگى مى كنند و حقوق خود را مى پردازند.

31. قالَ عليه‌السلام: مَنْ مَلَكَ نَفْسَهُ إذا رَغِبَ، وَ إذا رَهِبَ، وَ إذَا اشْتَهى، وإذا غَضِبَ وَ إذا رَضِىَ، حَرَّمَ اللّهُ جَسَدَهُ عَلَى النّارِ. (99)

ترجمه:

فرمود: هر كه در چهار موقع، مالك نفس خود باشد: هنگام رفاه و توسعه زندگى، هنگام سختى و تنگ دستى، هنگام اشتهأ و آرزو و هنگام خشم و غضب؛ خداوند متعال بر جسم او، آتش را حرام مى گرداند.

32. قالَ عليه‌السلام: إنَّ النَّهارَ إذا جأَ قالَ: يَابْنَ آدَم، أعْجِلْ فى يَوْمِكَ هذا خَيْرا، أشْهَدُ لَكَ بِهِ عِنْدَ رَبِّكَ يَوْمَ الْقيامَةِ، فَإ نّى لَمْ آتِكَ فيما مَضى وَلاآتيكَ فيما بَقِىَ، فَإ ذا جأَاللَّيْلُ قالَ مِثْلُ ذلِكَ. (100)

ترجمه:

فرمود: هنگامى كه روز فرا رسد گويد: تا مى توانى در اين روز از كارهاى خير انجام بده كه من در قيامت در پيشگاه خداوند شهادت مى دهم و بدان كه من قبلا در اختيار تو نبودم و در آينده نيز پيش تو باقى نخواهم ماند. همچنين هنگامى كه شب فرارسد چنين زبان حالى را خواهد داشت.

33. قالَ عليه‌السلام: يَنْبَغى لِلْمُؤْمِنِ أنْ يَكُونَ فيهِ ثَمان خِصال: وَقُورٌ عِنْدَ الْهَزاهِزِ، صَبُورٌ عِنْدَ الْبَلأِ، شَكُورٌ عِنْدَ الرَّخأِ، قانِعٌ بِما رَزَقَهُ اللّهُ، لا يَظْلِمُ الاْ عْدأَ، وَ لا يَتَحامَلُ لِلاْ صْدِقأِ، بَدَنُهُ مِنْهُ فى تَعِبٌ، وَ النّاسُ مِنْهُ فى راحَةٍ. (101)

ترجمه:

فرمود: سزاوار است كه هر شخص مؤ من در بردارنده هشت خصلت باشد:

هنگام فتنه ها و آشوب ها باوقار و آرام، هنگام بلاها و آزمايش ها بردبار و صبور، هنگام رفاه و آسايش شكرگزار، به آنچه خداوند روزيش گردانده قانع باشد.

دشمنان و مخالفان را مورد ظلم و اذيّت قرار ندهد، بر دوستان برنامه اى را تحميل ننمايد، جسمش خسته؛ ولى ديگران از او راحت و از هر جهت در آسايش باشند

34. قالَ عليه‌السلام: من ماتَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ عارِفا بِحَقِّنا عُتِقَ مِنَ النّارِ وَ كُتِبَ لَهُ بَرائَةٌ مِنْ عَذابِ الْقَبْرِ. (102)

ترجمه:

فرمود: هركس كه در روز جمعه فوت نمايد و از دنيا برود؛ و عارف به حقّ ما اهل بيت عصمت و طهارت عليهم‌السلام باشد، از آتش سوزان دوزخ آزاد مى گردد؛ و نيز از عذاب شب اوّل قبر در امان خواهد بود.

35. قالَ عليه‌السلام: إنَّ الرَّجُلَ يَذْنِبُ الذَّنْبَ فَيَحْرُمُ صَلاةَاللَّيْلِ، إنَّ الْعَمَلَ السَّيِّى ءَ أسْرَعُ فى صاحِبِهِ مِنَ السِّكينِ فِى اللَّحْمِ. (103)

ترجمه:

فرمود: چه بسا شخصى به وسيله انجام گناهى از نماز شب محروم گردد، همانا تأثير گناه در روان انسان سريع تر از تأثير چاقو در گوشت است.

36. قالَ عليه‌السلام: لاتَتَخَلَّلُوا بِعُودِالرَّيْحانِ وَلابِقَضيْبِ الرُّمانِ، فَإ نَّهُما يُهَيِّجانِ عِرْقَ الْجُذامِ. (104)

ترجمه:

فرمود: به وسيله چوب ريحان و چوب انار، دندان هاى خود را خلال نكنيد، براى اين كه تحريك كننده عوامل مرض جذام و پيسى مى باشد.

37. قالَ عليه‌السلام: تَقْليمُ الا ظْفارِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ يُؤ مِنُ مِنَ الْجُذامِ وَالْبَرَصِ وَالْعَمى، وَ إنْ لَمْ تَحْتَجْ فَحَكِّها حَكّا. وَ قالَ عليه‌السلام: أخْذُ الشّارِبِ مِنَ الْجُمُعَةِ إ لَى الْجُمُعَةِ أمانٌ مِنَ الْجُذامِ. (105)

ترجمه:

فرمود: كوتاه كردن ناخن ها در روز جمعه موجب سلامتى از جذام و پيسى و ضعف بينائى چشم خواهد شد و اگر امكان كوتاه كردن آن نباشد سر آن ها را بتراش.

و فرمود: كوتاه كردن سبيل در هر جمعه سبب ايمنى از مرض جذام مى شود.

38. قالَ عليه‌السلام: إذا أوَيْتَ إلى فِراشِكَ فَانْظُرْ ماسَلَكْتَ فى بَطْنِكَ، وَ ما كَسَبْتَ فى يَوْمِكَ، وَاذْكُرْ أنَّكَ مَيِّتٌ، وَ أنَّ لَكَ مَعادا. (106)

ترجمه:

فرمود: در آن هنگامى كه وارد رختخواب خود مى شوى، با خود بينديش كه در آن روز چه نوع خوراكى ها و آشاميدنى ها از چه راهى به دست آورده اى و ميل نموده اى.

و در آن روز چه چيزهائى را چگونه و از چه راهى كسب و تحصيل كرده اى.

و در هر حال متوجّه باش كه مرگ تو را مى ربايد؛ و سپس در صحراى محشر جهت بررسى گفتار و كردارت حاضر خواهى شد.

39. قالَ عليه‌السلام: إنَّ لِلّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إثْنَيْ عَشَرَ ألْفَ عالَم، كُلُّ عالَمٍ مِنْهُمْ أكْبَرُ مِنْ سَبْعِ سَمواتٍ وَ سَبْعِ أرَضينَ، ما يُرى عالَمٌ مِنْهُمْ أنّ لِلّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عالَما غَيْرُهُمْ وَ أنَاالْحُجَّةُ عَلَيْهِمْ. (107)

ترجمه:

فرمود: همانا خداوند متعال، دوازده هزار جهان آفريده است كه هر يك از آن ها نسبت به آسمان ها و زمين هاى هفت گانه بزرگ تر مى باشد؛ و من و ديگر ائمّه دوازده گانه از طرف خداوند بر همه آن ها حجّت و راهنما هستيم.

40. قالَ عليه‌السلام: حَديثٌ فى حَلالٍ وَ حَرامٍ تَأخُذُهُ مِنْ صادِقٍ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيا وَ ما فيها مِنْ ذَهَبٍ وَفِضَّةٍ. (108)

ترجمه:

فرمود: سخنى را درباره مسائل حلال و حرام و احكام دين خدا، از راست گوى مؤ منى دريافت كنى؛ بهتر و ارزشمندتر است از تمام دنيا و ثروت هاى آن.

## پى نوشت ها

۱- فهرست نام و مشخصّات بعضى از كتابهایى كه مورد استفاده قرار گرفته است در آخرين قسمت جلد دوّم اين مجموعه نفيسه موجود مى باشد.

۲- تاريخ ولادت و ديگر حالات حضرت برگرفته شده است از: اصول كافى: ج ۱، تهذيب الا حكام: ج ۶، تذكرة الخواصّ، اعيان الشّيعة: ج ۱، مستدرك الوسائل: ج ۶، كشف الغمّة: ج ۲، مجموعه نفيسه، تاريخ اهل البيت:، ينابيع المودّة، اعلام الورى طبرسى: ج ۱، جمال الاُسبوع، دعوات راوندى، بحارالا نوار: ج ۴۷ و ۸۸، عيون المعجزات، دلائل الا مامة طبرى، ارشاد شيخ مفيد و....

۳- اشعار از شاعر محترم: آقاى ذاكر.

۴- اشعار از شاعر محترم: آقاى دكتر رسا.

۵- حديث بسيار طولانى است، كه در إ كمال الدين: ص ۲۶۴، ح ۱۱، عيون اخبارالرضا عليه‌السلام: ج ۱، ص ۵۹، إ علام الورى: ج ۲، ص ۱۸۵، س ۲۰ مى باشد.

۶- سوره أنعام: آيه ۱۱۵.

۷- بصائرالدّرجات: جزء نهم، باب ۱۲، ص ۱۲۹، دلائل الا مامة: ص ‍ ۳۰۳، ح ۲۵۸، محاسن برقى: ص ۳۱۴، بحارالا نوار: ح ۴۸، ص ۲، ح ۲ و ۳ با تفاوت مختصر.

۸- بحارالا نوار: ج ۴۷، ص ۱۵، ح ۱۲ به نقل از كفاية الا ثر: ص ‍ ۳۲۱.

۹- بحارالا نوار: ج ۴۷، ص ۲۱۸، به نقل از مناقب ابن شهرآشوب: ج ۳، ص ۳۷۹.

۱۰- بحارالا نوار: ج ۲، ص ۲۹۵، ح ۱۴، به نقل از علل الشّرايع.

۱۱- سوره توبة: آيه ۱۰۳.

۱۲- اثبات الهداة: ج ۳، ص ۱۱۴، ح ۱۳۵.

۱۳- بحارالا نوار: ج ۴۷، ص ۱۷۳، ح ۲۰.

۱۴- بحارالا نوار: ج ۴۷، ص ۶۵، ح ۵، به نقل از بصائرالدّرجات: ج ۲، ب ۱۸، ص ۲۷.

۱۵- اختيار معرفة الرّجال: ص ۲۸۹، ح ۵۰۸.

۱۶- الخرايج والجرايح مرحوم راوندى: ج ۲، ص ۷۳۷، ح ۵۲.

۱۷- اختصاص شيخ مفيد: ص ۱۸۹.

۱۸- سوره اسرأ: ۶

۱۹- نوادرالمعجزات طبرى: ص ۱۴۶، ح ۱۵، مدينة المعاجز: ج ۵، ص ۳۰۲، ح ۱۶۳۳، دلائل الا مامة: ص ۲۹۴، ح ۲۴۹.

۲۰- اختصاص شيخ مفيد: ص ۳۲۱، رجال كشّى: ص ۲۴۰، بحارالا نوار: ج ۴۷، ص ۸۷، ح ۹۱، مستدرك الوسائل: ج ۱۲، ص ۲۹۷، ح ۲۳.

۲۱- بحارالا نوار: ج ۴۷، ص ۶۷، ح ۹، به نقل از بصائرالدّرجات: ج ۵، ص ۵۸.

۲۲- سوره أنعام: آيه ۱۱۵.

۲۳- سوره قدر: آيه ۴.

۲۴- محاسن برقى: ج ۲، ص ۳۱۴، ح ۳۲، بصائرالدّرجات: ج ۹، ب ۱۹، ص ۱۲۹، بحارالا نوار: ج ۴۸، ص ۲ ۵، حليّة الا برار: ج ۴، ص ۱۹۶، ح ۲.

۲۵- بحارالا نوار: ج ۴۸، ص ۲۱، ح ۳۲، غيبة نعمانى: ص ۱۷۹.

۲۶- اختيار معرفة الرّجال: ص ۲۷۵، ح ۴۹۴.

۲۷- بحارالا نوار: ج ۴۷، ص ۴۲، ح ۵۶، به نقل از كافى: ج ۴، ص ‍ ۴۹.

۲۸- اختيار معرفة الرّجال: ص ۱۸۳، ح ۳۲۰، و ۳۲۲.

۲۹- بحارالا نوار: ج ۴۷، ص ۱۲۳، ح ۱۷۶، به نقل از مناقب ابن شهرآشوب.

۳۰- بحارالا نوار: ج ۴۷، ص ۲۱، ح ۲۰.

۳۱- بحارالا نوار: ج ۴۷، ص ۳۷۰، ح ۸۹، اختصاص شيخ مفيد: ص ‍ ۲۶۰.

۳۲- سوره نسأ: آيه ۳.

۳۳- سوره نسأ: آيه ۱۲۹.

۳۴- اعيان الشّيعة: ج ۱، ص ۶۶۲.

۳۵- بحارالا نوار: ج ۲۷، ص ۲۵۵، به نقل از إ رشاد و إ علام الورى.

۳۶- كافى: ج ۸، ص ۷۳، ح ۴۹.

۳۷- سوره رعد: آيه ۲۱.

۳۸- تفسير عيّاشى: ج ۲، ص ۲۰۸، ح ۳۱.

۳۹- سوره إسرأ: آيه ۳۶.

۴۰- جامع أ حاديث الشّيعة: ج ۱۷، ص ۲۰۶، ح ۶.

۴۱- لباس شهرت، لباسى است كه از جهت رنگ، نوع دوخت و... ديگران نپوشند و انگشت نما باشد.

۴۲- رجال كشّى: ج ۲، ص ۶۹۰، ح ۷۳۷.

۴۳- اعيان الشّيعة، ج ۱، ص ۶۶۶.

۴۴- امالى شيخ طوسى: ص ۳۱۶، بحارالا نوار: ج ۴۷، ص ۱۶۳، ح ۳.

۴۵- محجّة البيضأ: ج ۳، ص ۳۳.

۴۶- اعيان الشّيعة: ج ۱، ص ۶۶۴، بحارالا نوار: ج ۴۷، ص ۲۶۸، ح ۳۹، و ص ۱۸، ح ۷ با مختصر تفاوت.

۴۷- كافى: ج ۸، ص ۸۸، ح ۷۳، وسائل الشّيعة: ج ۱۲، ص ۲۷۲، ح ۱.

۴۸- وسائل الشّيعة: ج ۱۳، ص ۳۲۵، ح ۳ و ۸ اين داستان درس بزرگى به انسان مى آموزد كه بايد روى آن فكر شود و مورد عمل قرار گيرد.

۴۹- الخرايج والجرايح: ص ۲۰۰، بحارالا نوار: ج ۴۷ ص ۱۱۶ ح ۱۵۳.

۵۰- بحارالا نوار: ج ۴۷، ص ۹۴، ح ۱۰۶، به نقل از نوادر علىّ بن أسباط.

۵۱- بحارالا نوار: ج ۹۳، ص ۶ ۱۲۵ و ص ۸ ۱۲۷ و ج ۴۷، ص ۲۰، ح ۱۷.

۵۲- أ مالى شيخ طوسى: ج ۲، ص ۲۹۰.

۵۳- جامع الا حاديث الشّيعة: ج ۷، ص ۴۵۷، ح ۳۶.

۵۴- سوره آل عمران: آيه ۸۳.

۵۵- أ مالى شيخ طوسى: ص ۱۷۶، بحارالا نوار: ج ۴۷، ص ۳۱۰.

۵۶- امالى شيخ طوسى: ص ۲۹۴، بحارالا نوار: ج ۴۷، ص ۱۶۵، ح ۵.

۵۷- كافى: ج ۶، ص ۵۳، ح ۸، وسائل الشّيعة: ج ۲۱، ص ۴۹۷.

۵۸- بحارالا نوار: ج ۶۰، ص ۸، ح ۷.

۵۹- مستدرك الوسائل: ج ۱۵، ص ۲۴۲، ح ۲۹، به نقل از عوالى اللئالى: ج ۱، ص ۳۶۲، ح ۴۵.

۶۰- دلائل الا مامه طبرى: ص ۳۲۸، ح ۲۸۵.

۶۱- ثواب الا عمال: ص ۲۰۵، بحارالا نوار: ج ۴۷، ص ۲، ح ۵.

۶۲- اعيان الشّيعة: ج ۱، ص ۶۶۶، إ علام الورى طبرسى: ص ۲۷۰، دلائل الا مامة: ص ۳۲۸، ح ۲۸۵، ارشاد شيخ مفيد: ص ۲۷۲، بحارالا نوار: ج ۴۷، ص ۱۷۴ با تفاوت مختصر.

۶۳- مستدرك الوسائل: ج ۱۲، ص ۱۷۲، ح ۱۵.

۶۴- كافى: ج ۵، ص ۷۶، بحارالا نوار: ج ۴۷، ص ۵۷، وافى: ج ۱۷، ص ۳۰ و ۳۶.

۶۵- كشف الغمّة: ج ۲، ص ۳۷۳.

۶۶- جامع السّعادات: ج ۲، ص ۲۶۵.

۶۷- بحارالا نوار: ج ۱۶، ص ۳۵۲، به نقل از اختصاص شيخ مفيد.

۶۸- اشعار از شاعر محترم: آقاى حسان.

۶۹- جامع الاحاديث الشيعه: ج ۱ ص ۱۲۷ ح ۱۰۲، بحارالا نوار: ج ۲، ص ۱۷۸، ح ۲۸.

۷۰- أمالى الصدوق: ص ۲۵۳.

۷۱- أمالى الصدوق: ص ۱۹۷.

۷۲- وسائل الشيعه: ج ۴ ص ۳۴ ح ۴۴۴۲.

۷۳- وسائل الشيعة: ج ۸ ص ۱۳.

۷۴- اختصاص: ص ۲۴۰، بحارالا نوار: ج ۷۵، ص ۲۶۰، ح ۵۸.

۷۵- مستدرك الوسائل: ج ۹ ص ۱۶ ح ۴.

۷۶- وسائل الشيعه: ج ۱۱ ص ۴۱۲.

۷۷- أمالى طوسى: ج ۲ ص ۲۷۹.

۷۸- وسائل الشيعة: ج ۱ ص ۳۸۰ ح ۲.

۷۹- امالى طوسى: ج ۲ ص ۳۴۳.

۸۰- وسائل الشيعة: ج ۱ ص ۴۷۴ ح ۵.

۸۱- من لايَحضره الفقيه: ج ۲ ص ۵۱ ح ۱۳.

۸۲- وسائل الشيعه: ج ۱۰ ص ۱۵۷ ح ۳.

۸۳- وسائل الشيعه: ج ۶ ص ۲۰۴ ح ۱.

۸۴- وسائل الشيعه: ج ۶ ص ۲۲۵ ح ۱۰.

۸۵- وسائل الشيعه: ج ۲۵ ص ۱۴۷ ح ۲.

۸۶- وسائل الشيعه: ج ۲۵ ص ۲۰۸ ح ۴.

۸۷- جامع احاديث الشيعة: ج ۵ ص ۳۵۸ ح ۱۲.

۸۸- جامع احاديث الشيعة: ج ۶ ص ۱۷۸ ح ۷۸.

۸۹- وسائل الشيعة: ج ۲ ص ۱۲۴ ح ۱.

۹۰- أمالى طوسى: ج ۲، ص ۲۷۸، س ۹، وسائل الشيعة: ج ۱۶، ص ‍ ۳۶۰، ح ۱۰.

۹۱- بحارالا نوار: ج ۷۹ ص ۱۱۶ ح ۷ و ح ۸، و ص ۱۲۳ ح ۱۶.

۹۲- مصادقة الاخوان: ص ۸۲.

۹۳- امالى طوسى: ج ۱ ص ۱۲۵.

۹۴- مستدرك الوسائل: ج ۷ ص ۱۶۳ ح ۱.

۹۵- مستدرك الوسائل: ج ۶ ص ۴۳۱ ح ۶.

۹۶- مستدرك الوسائل: ج ۱۶ ص ۲۸۸ ح ۱.

۹۷- أعيان الشّيعة: ج ۱، ص ۶۷۲، بحارالا نوار: ج ۷۸، ص ۲۶۰، ذيل ح ۱۰۸.

۹۸- وسائل الشيعة: ج ۴ ص ۱۱۲.

۹۹- وسائل الشيعة: ج ۱۵ ص ۱۶۲ ح ۸.

۱۰۰- وسائل الشيعة: ج ۱۶ ص ۹۳ ح ۲.

۱۰۱- اصول كافى: ج ۲، ص ۴۷، ح ۱، ص ۲۳۰، ح ۲، و نزهة النّاظر حلوانى: ص ۱۲۰، ح ۷۰.

۱۰۲- مستدرك الوسائل: ج ۶ ص ۶۶ ح ۲۲.

۱۰۳- اصول كافى: ج ۲ ص ۲۷۲.

۱۰۴- أمالى صدوق: ص ۳۲۱، بحارالا نوار: ج ۶۶، ص ۴۳۷، ح ۳.

۱۰۵- وسائل الشيعة: ج ۷ ص ۳۶۳ و ۳۵۶.

۱۰۶- دعوات راوندى ص ۱۲۳، ح ۳۰۲، بحارالا نوار: ج ۷۱، ص ۲۶۷، ح ۱۷.

۱۰۷- خصال: ص ۶۳۹، ح ۱۴، بحارالا نوار: ج ۲۷، ص ۴۱، ح ۱.

۱۰۸- الا مام الصّادق عليه‌السلام: ص ۱۴۳.